

مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی شادی

نعمت‌الله فاضلی^۱

هدف سیاست اجتماعی باید افزایش شادی در جامعه باشد.

بنتام

چکیده

یکی از علل گسترش افسردگی‌ها و ناشادی‌ها در جامعه امروز، نداشتن شناخت نظری درست از شادی است. لذا از گام‌های ضروری برای گسترش شادی، داشتن «دیدگاه نظری مناسب» در این زمینه است. هدف این مقاله، ارائه دیدگاهی فرهنگی درباره شادی و دست یافتن به شناختی نظری از شادی برای توسعه و گسترش آن در جامعه است.

نگارنده معتقد است شادی اگرچه برداشت و تلقی یا احساس خوب «افراد» از زندگی است، اما این احساس فردی بیشتر «برساخته اجتماعی و فرهنگی» است تا «برساخته روانی، زیستی، عاطفی یا فردی». از این رو به نظریه یا دیدگاهی اجتماعی و فرهنگی برای تبیین و شناخت شادی نیاز داریم. این مقاله کوشش می‌کند با «رویکردی بین رشته‌ای» به کمک مفهوم «عادت‌واره» پی‌یر بوردیو، و مفهوم «فرهنگ شادی»، شادی را به مثابه نوعی «برساخته اجتماعی و فرهنگی»، ویژگی‌ها و عوامل تأثیرگذار بر آن و گونه‌های آن توضیح دهد. در نهایت با توجه به نظریه یا دیدگاه فرهنگ شادی، برخی راهبردهای توسعه شادی در جامعه را پیشنهاد می‌کنیم.

واژگان کلیدی: شادی، توسعه، فرهنگ.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال ششم • شماره بیست و سوم • تابستان ۹۶ • صص ۷۳-۳۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۶/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۱/۲۷

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (nfazeli@hotmail.com)

مقدمه

انسان از ابتدا آفرینش تا امروز در جستجوی شادی^۱ یعنی تلاش برای رسیدن به «برداشت و تلقی یا حس خوبی از زندگی» بوده است. هر قدر از عمر انسان می گذرد، تلاش او برای رسیدن به این تلقی و حس خوب از زندگی بیشتر می شود. اما هنوز نمی دانیم آیا مردم امروز شادترند یا انسان‌های دوران پیش تر ما. گویی هر جمعیتی نالان است و این گمان را دارد که دیگران شادتر از او هستند، یا نسل‌های پیش تر او شادتر زیسته‌اند، و این نگرانی او را همواره آزار داده است که مبادا فرزندان او در آینده بسی افسرده‌تر و ناشادتر از امروز زندگی کنند.

اما اینکه این حس خوب چیست و از کجا می آید، هرگز به روشنی مشخص نشده است. برخی با این اندیشه که «پول شادی آفرین است» مخالفند و برخی نیز به مصداق مَثَل انگلیسی معروف معتقدند «آنان که می گویند با پول نمی توان شادی خرید، به این دلیل است که نمی دانند از کجا خرید کنند»^۲. برخی «موفقیت» را رمز شادی می دانند، برخی دیگر معتقدند «همه چیز به خود آدم بستگی دارد» و طرز فکر و نگرش او. برخی «دولت را شر» و قدرت را عامل همه بدی‌ها و ناشادی‌ها می‌شمارند، و برخی شادی را «هدیه الهی» می‌شناسند. برخی شادی را در «لذت» جستجو می‌کنند و برخی دیگر در «ریاضت» و «عبادت» و داشتن رابطه‌ای غنی با خداوند و عالم ملکوت. برخی «محبت و دوستی» را سرچشمه شادی می‌شناسند، و برخی دیگر «دوری و عزلت‌گزینی» را. برخی شادی و خوشی خود را در سلامتی، برخی در ثروت و مکتب، و برخی در خوش گذرانی می‌دانند. اما هر کدام از این واژه‌ها به چیزی متفاوت اشاره دارند: سلامتی به وضعیت بدن، ثروت به مال و دارایی‌های بیرون از وجود آدمی و لذت‌ها به حالتی از ذهن و اعصاب. به راستی شادی چیست و از کجا می آید؟ آیا می توان پاسخی به این پرسش داد؟ جامعه، فرهنگ،

1. Happiness

2. Those who say money can't buy happiness don't know where to shop

خانواده، دین، دانش، قدرت، دولت، اقتصاد، فناوری، محیط، تاریخ، افراد، تجربه‌های آدمی، و تمام آنچه به انسان و زندگی‌اش مربوط است، در شادی او نقش دارند. اما چگونه؟

نگارنده می‌خواهد در این مقاله این پرسش‌ها را بررسی کند و «دیدگاهی فرهنگی» را مطرح سازد. هدف نیز دست یافتن به شناختی نظری از شادی برای توسعه و گسترش آن در جامعه است. یکی از علل گسترش افسردگی‌ها و ناشادی‌ها در جامعه امروز، نداشتن شناخت نظری درست از شادی است. «شناخت‌های نادرست» می‌توانند مانع از اتخاذ راهبردهای مناسب برای گسترش شادی در جامعه شوند. بنابراین یکی از گام‌های ضروری برای گسترش شادی، داشتن «دیدگاه نظری مناسب» در این زمینه است.

دیدگاه نظری ما این است که شادی اگرچه برداشت و تلقی یا احساس خوب «افراد» از زندگی است، اما این احساس فردی بیشتر «برساخته اجتماعی و فرهنگی»^۱ است تا «برساخته روانی، زیستی، عاطفی یا فردی». برای این منظور، دو دیدگاه «فردمحور» و «جامعه‌محور» را بررسی می‌کنیم تا به دیدگاه «فرهنگ‌محور» خود برسیم. دیدگاه‌های فردمحور جنبه‌های روان‌شناختی، زیست‌شناختی و اخلاقی شادی را نشان می‌دهند، اما نقش فرهنگ در این زمینه را تبیین نمی‌کنند و شناختی جامع یا «کل‌نگر»^۲ به شادی ندارند و نمی‌توانند «راهبردهایی برای توسعه شادی در جامعه» ارائه کنند و اساساً از فهم شادی در «سطح کلان اجتماعی»^۳ عاجزند.

از این رو به نظریه یا دیدگاهی اجتماعی و فرهنگی برای تبیین و شناخت شادی نیاز داریم. این مقاله کوشش می‌کند با «رویکردی بین‌رشته‌ای»^۴، به کمک مفهوم «عادت‌واره»^۵ پی‌یر بوردیو و مفهوم «فرهنگ شادی»^۶، شادی را به مثابه نوعی «برساخته اجتماعی و فرهنگی»، ویژگی‌ها و عوامل تأثیرگذار بر آن و گونه‌های آن توضیح دهد. در نهایت با توجه به نظریه یا دیدگاه فرهنگ شادی، برخی راهبردهای توسعه شادی در جامعه را پیشنهاد می‌کنیم.

-
1. Socio-cultural construct
 2. Holistic approach
 3. Macrosocial level
 4. Interdisciplinary approach
 5. Habitus
 6. Culture of happiness

۱. شادی به مثابه امری نظری

بشر همگام با تلاش‌های عملی برای دست یافتن به لذت‌ها و کاستن از رنج‌ها و توسعه شادی‌هایش، همواره تلاش کرده است تا درد، رنج، غم، شادی و لذت را بشناسد و آن را تفسیر و معنا کند و شادی برای او نه تنها نوعی «تجربه زندگی» بلکه «ابژه شناخت» نیز بوده است. واقعیت این است که انسان موجودی تفسیرگر است و آنچه در تور تجربه‌اش می‌افتد، به دام اندیشه‌اش گرفتار می‌سازد و به همان سان اندیشه آدمی نیز گرفتار تجربه او می‌شود. تجربه شادی، اندیشه‌ورزی شادی را موجب می‌شود. درست همان‌طور که تجربه درد، علم پزشکی را ایجاد کرد، تجربه شادی نیز «دانش شادی»^۱ را خلق کرده است. همان‌طور که در مقدمه اشاره کردیم، پرسش‌های شادی چیست، از کجا می‌آید و چگونه می‌توان شاد زیست و جامعه‌ای شاد داشت؟ از نخستین دغدغه‌های زندگی بشر از بدو تاریخ تاکنون بوده است.

نخستین اندیشه‌های فلسفی، دینی و اخلاقی انسان حول محور شادی و کاهش رنج و افزایش لذت بوده است، و انبوهی از دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها درباره شادی، زندگی و جامعه شاد تاکنون شکل گرفته‌اند. هر یک از این دیدگاه‌ها متناسب با بستر اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی معینی به وجود آمده و با توسعه و تحول اندیشه و جامعه انسانی، این دیدگاه‌ها نیز تحول یافته‌اند.

تا قبل از پیدایش و گسترش علوم انسانی و اجتماعی در قرن نوزدهم، شادی از موضوعاتی بود که عمدتاً فیلسوفان، ادیبان و عالمان دین درباره آن نظریه‌پردازی یا اظهار نظر می‌کردند. اما از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با شکل‌گیری و گسترش علوم انسانی و اجتماعی، موضوع شادی به شکل‌های مختلف در قلمرو این علوم قرار گرفت. روان‌شناسان و روان‌کاوان پیشگامان اولیه در زمینه شناخت شادی بودند، زیرا آنها با فرد سروکار داشتند و با مشاهده بیماران و بیماری‌های روحی و روانی مانند افسردگی، روان‌رنجوری، اسکیزوفرنی و ...، طبیعتاً این پرسش برای آنها مطرح بوده است که چرا افراد حس بدی از زندگی پیدا می‌کنند و از زندگی سرخورده، ناامید و افسرده می‌شوند. «فصلنامه مطالعات شادی»^۲ که از سال ۲۰۰۰ منتشر شد و تا به امروز مهم‌ترین مجله

1. Happiness knowledge
2. The Journal of Happiness Studies

تخصصی مطالعات تجربی این حوزه است، نشان می‌دهد که مطالعات شادی همچنان در قلمرو دانش روان‌شناسی قرار دارد. محققان علوم اجتماعی، به‌ویژه آنان که با مقوله «سیاست اجتماعی»^۱ و «سیاست‌گذاری عمومی»^۲ سروکار دارند، گروه دیگری از محققان هستند که از نیمه قرن بیستم به مطالعه شادی پرداخته‌اند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد جامعه‌شناسان نیز عمدتاً از طریق مطالعات «کیفیت زندگی»^۳ و «رضایت از زندگی»^۴ و «ایستارسنجی»^۵ و «جامعه‌شناسی عواطف»^۶ به مطالعات شادی کمک کرده‌اند.

از آنجا که عواطف بر تمامی ابعاد تجربه و روابط اجتماعی ما تأثیر می‌گذارند، هر روز بر اهمیت مطالعه عواطف در شاخه‌های مختلف علوم افزوده می‌شود. طی چند دهه اخیر موج گسترده‌ای از بررسی‌های تجربی در رشته‌های مختلف درباره شادی به وجود آمده است. اکنون شادی چنان موضوع جذابی شده است که نه تنها مردم بلکه محققان بی‌شماری به بررسی آن مشغولند. مَتیوس و ایزکیردو کتاب خود با عنوان «در جستجوی شادی: خوش بودن از چشم‌انداز انسان‌شناختی» (Dordon & Carolina, 2009) را با این جمله آغاز می‌کنند که «شادی امروزه همه جا هست، حداقل در قفسه کتابفروشی‌ها. انبوهی از کتاب‌ها با عناوین مختلف مانند شادی، شادی چیست، تاریخ شادی، چگونه شاد باشیم، علوم شادی، اقتصاد شادی، شادی و سیاست، شادی و عشق، پول و شادی و صدها عنوان دیگر وجود دارد».

گرچه مطالعه عواطف در علوم اجتماعی روز به روز گسترده‌تر می‌شود و به‌ویژه جامعه‌شناسان تأخیرشان در مطالعه این حوزه را طی سال‌های اخیر جبران کرده‌اند، اما در مجموع هنوز مطالعات شادی جایگاه خود را در علوم اجتماعی پیدا نکرده و همین امر موجب فقر نظریه و رویکرد جامعه‌شناسانه به موضوع شادی شده است. امروز مطالعات شادی، شاخه‌ای از دانش‌های بین رشته‌ای را شکل داده است و تمام علوم انسانی و اجتماعی اعم از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، حقوق، اقتصاد، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی در آن سهم هستند.

-
1. Social policy
 2. Public policy
 3. Life quality
 4. Life satisfaction
 5. Attitude studies
 6. Sociology of emotion

مجموعه این مطالعات باعث شده است تا شادی اهمیت نظری بیشتری بیابد و اگرچه هنوز معمای شادی چیست و از کجا می آید، پاسخ دقیق و کاملی نیافته، اما پیشرفت‌های مهمی در این زمینه حاصل شده است. مجموع این مطالعات حول دو دیدگاه قابل طبقه‌بندی هستند: دیدگاه فردمحور و دیدگاه جامعه‌محور. هر دو دیدگاه سابقه تاریخی دارند. چیزی که این مطالعات به آن افزوده است، توجه به مقوله شادی براساس «هست‌ها» و واقعیت‌ها یا زمینه تجربی آن است. در عین حال، مطالعات اخیر، چه در حوزه روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و چه در حوزه علوم اجتماعی، به این اجماع نزدیک شده‌اند که شادی و حتی به‌طور کلی عواطف، برساخته اجتماعی و فرهنگی هستند و از رویکردهای زیستی و روانی فاصله گرفته‌اند. هر دو گروه مطالعات بر روی مفهوم «فرهنگ عواطف»^۱ اجماع دارند. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ که حوزه جامعه‌شناسی عواطف به تازگی در حال شکوفایی بود، در بین عالمان اجتماعی دو جهت‌گیری نظری متفاوت وجود داشت؛ یکی جهت‌گیری اثبات‌گرایانه و دیگری، جهت‌گیری برساخت‌گرایانه. تئودور کمپر، از پیشگامان جامعه‌شناسی عواطف، توضیح می‌دهد که برساخت‌گرایان بیشتر بر وجوه نمادین، معنایی و تفسیری عواطف و شادی تأکید دارند و معتقدند که عوامل روان‌شناختی و زیست‌شناختی اهمیتی در تعیین عواطف ندارند و این «هنجارهای اجتماعی» یا «قواعد احساس»^۲ هستند که نوع و شکل احساسات ما را شکل می‌دهند. در حالی که تحصیل‌گرایان نقش عوامل زیستی و روان‌شناختی را می‌پذیرند. تحصیل‌گرایان معتقدند ساختارهای اجتماعی، به‌ویژه مناسبات قدرت و منزلت، نقش مهمی در عواطف دارند (Kemper, 1981: 336). اما اکنون به گفته جاناتان ترنر این دو رویکرد به یکدیگر نزدیک شده‌اند و در واقع، اغلب تحقیقات نقش ساختارهای اجتماعی، مناسبات قدرت، روابط منزلتی و همچنین هنجارهای اجتماعی، قواعد احساس، نقش عاملیت، نمادها و تفسیر را در شکل‌گیری عواطف تأیید می‌کنند. بیش از این که امروز جامعه‌شناسان دغدغه برساخت‌گرایی یا تحصیل‌گرایی داشته باشند، در پی تبیین تأثیر مسائلی مانند جنسیت، زبان، طبقه اجتماعی، فرایندهایی گروهی، هویت، ظهور فناوری‌های جدید، چند فرهنگی شدن، سیاست فرهنگی و مسائلی از این دست بر چگونگی عواطف هستند (Tuner & Stets, 1998). برای مثال، گوردون از نظریه‌پردازان برجسته جامعه‌شناسی عواطف نشان داده است

1. Emotion culture

2. Feeling rules

که زبان و نوع واژه‌ها در هر فرهنگ نقش تعیین کننده‌ای در تمام وجوه احساسی از جمله شادی دارند. او از «واژگان احساسی»^۱ در هر فرهنگ صحبت می‌کند (Gordon, 1991). ما متناسب با زبانی که در آن متولد شده‌ایم، جهان را احساس می‌کنیم و احساسات مان را نیز متناسب با زبانی که سخن می‌گوییم، ابراز می‌نماییم. علاوه بر زبان، آیین‌ها و رسوم که سنت و میراث تاریخی هر جمعی است، نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری و ابراز احساسات ما دارند. ترکیب جمعیت‌ها و هم‌نشینی اقوام و گروه‌های مختلف که در نتیجه مهاجرت در دنیای موجب درهم‌میزی و تعامل هر چه بیشتر اقوام و فرهنگ‌ها شده، عواطف و معیارها یا قواعد احساس را دستخوش تغییرات شدید کرده است. اکنون نوجوانان و جوانان در آفریقا و روستاهای خاورمیانه و افغانستان از کالاهای مُد روز آمریکایی لذت می‌برند، در حالی که مراکز خرید آمریکایی، بازار بزرگ عرضه دست‌بافت‌ها، صنایع دستی و میراث فرهنگی آفریقا و خاورمیانه شده‌اند. از این‌رو، در کنار فرهنگ محلی، عوامل فرامحلی و «فرهنگ جهانی» نیز نقش تعیین کننده‌ای در انتظارات و تلقی‌های افراد از «زندگی ایده‌آل» و «جامعه خوب» دارند. بنابراین، تأثیر فرهنگ بر چگونگی شادی، چیزی فراتر از فرهنگ در معنای ملی آن است.

در این بررسی از رویکرد ترکیبی پیروی و شادی به منزله بخشی از عواطف با رویکرد مذکور توضیح داده می‌شود. خلاصه رویکرد نظری این مقاله به شادی این است که شادی نوعی حالت یا «احساس عاطفی» و در عین حال نوعی «ارزیابی عقلی» از زندگی و وضعیت فرد از موقعیت خود است. این احساس و ارزیابی گرچه توسط فرد صورت می‌گیرد، اما از طریق ارزش‌ها، باورها، هنجارها و ساختارهای جمعی تعیین می‌یابد و طی فرایند «جامعه‌پذیری»^۲ و «فرهنگ‌یابی»^۳ در افراد درونی می‌شود. با در نظر گرفتن این امر، شادی در جوامع و در بین گروه‌های مختلف برساخت متفاوتی است. با توجه به این واقعیت، شادی یک چیز واحد نیست بلکه در جهان واقعی «شادی‌های» مختلف وجود دارد. این تنوع را مَتیوس و ایزکیردو در کتاب‌شان نشان داده و به درستی ابراز داشته‌اند که «شادی یک چیز نیست، بلکه شادی چیزهای متفاوت در جاهای مختلف است. جستجوی شادی نیز جستجو برای چیزهای گوناگون است» (Dordon & Carolina, 2009).

-
1. Sentimental vocabularies
 2. Socialization
 3. Enculturation

اما همان طور که دینر و سو در مقدمه کتاب «فرهنگ و رفاه معنوی» استدلال می‌کنند، در این زمینه نمی‌توان از «نسبیت‌گرایی فرهنگی» این‌گونه برداشت کرد که جامعه فقرزده درگیر قحطی یا مبتلا به بیماری‌های فراگیر، جنگ یا توسعه نیافتگی، یا جامعه‌ای که درگیر استبداد است، به همان اندازه جامعه توسعه یافته و دموکراتیک شاد است. زیرا مجموعه‌ای از استانداردها یا «معیارهای زندگی خوب» مانند سلامتی، دموکراسی، دسترسی به حداقل امکانات حیاتی، امنیت، و سطحی از لذت‌های شخصی وجود دارند که این معیارها، امروزه برای همه افراد در تمام جوامع «معیارهای تعیین‌کننده زندگی خوب» شناخته می‌شوند. وجود افراد ناشاد در جوامع گوناگون خود نشان‌دهنده این است که نمی‌توان گفت هر جامعه معیارهای خاصی برای زندگی دارد، و بنابراین همه جوامع به نحو یکسانی مطابق معیارهای خودشان شادند. بسیاری از جوامع مطابق معیارهای خودشان نیز قادر به تأمین شادی برای همه مردم نیستند. ما در انتهای این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

۲. دیدگاه فردمحور به شادی

مطالعات فلسفی، دینی و روان‌شناختی اگرچه با یکدیگر از نظر اهداف، زبان و روش تفاوت دارند، اما این مطالعات در مجموع «دیدگاه فردمحور» به شادی دارند. عموماً وقتی از شادی سخن می‌گوییم «فرد شاد» تداعی می‌شود، تصور فردی که می‌خندد یا در جایی آرام و سرسبز استراحت می‌کند، یا فردی که لذتی را تجربه می‌کند، یا کسی که خود را به هر دلیلی شاد و خوشحال می‌داند. از این دیدگاه، شادی عبارت است از حالت و روحیه خاصی در یک فرد یا جمعی از افراد که با لذت و حظ بردن همراه است. این لذت ممکن است همراه با هیجان، تحریک برخی از اندام‌های حسی، آرامش، یا «جنبه معنوی» داشته و اساساً نوعی «خرسندی» و «احساس رضایت» باشد. شادی فرد ممکن است ناشی از تجربه لذت، یا مشارکت در یک فعالیت، یا خرسندی درونی از راه معنوی باشد.

«شادی به مثابه امری زیستی» نیز تلقی می‌شود. داروین معتقد بود برخی از عواطف و روش‌های ابراز آنها در بین تمام انسان‌ها شبیه هم است و حتی اجداد آدمی و برخی میمون‌ها و گوریل‌ها و شامپانزه‌ها نیز از همان روش‌های ابراز عواطف استفاده می‌کردند. خندیدن و چهره در هم کشیدن و دندان‌های خود را نشان دادن، از جمله این نشانه‌ها هستند. داروین این امر را نشانه زیستی و فیزیولوژیک بودن عواطفی مثل شادی می‌دانست.

بر اساس این دیدگاه، شادی تا حدودی جنبه ژنتیک دارد؛ به این معنا که برخی افراد با توجه به قوی یا ضعیف بودن ژن‌های شادی‌بخش، شادتر یا ناشادترند. برای مثال، امروزه روان‌شناسان و روان‌کاوان در تبیین افسردگی، آن را نوعی «بیماری روان‌تنی» می‌دانند و بر «عوامل موروثی» و برهم خوردن فعالیت هورمونی و ترشحات غدد هورمونی تأکید می‌کنند. همچنین فلاسفه از دوران یونان باستان، با تعریف انسان به مثابه «جانور خندان» به شادی به عنوان یک «ویژگی ذاتی» انسان توجه داشته‌اند. ارسطو معتقد بود کودک از لحظه‌ای که می‌خندد، انسان است و تا نخندیده نمی‌توان او را آدمیزاد دانست. خندیدن از دید او چهل روز بعد از تولد رخ می‌دهد. در این دیدگاه، شادی ریشه در نیازها و فطرت یا ذات آدمی دارد.

برخی نیز به «شیوه تولید شادی» توجه کرده‌اند. در این دیدگاه، شادی نه در «فرد شاد» بلکه در چگونگی انجام عمل یا رفتاری معین مانند خوردن، نوشیدن، استراحت کردن و امثال اینهاست. از این نظر، شادی ممکن است مثبت یا منفی باشد. «شادی مثبت» جنبه ایجابی دارد و در نتیجه انجام کاری مانند به دست آوردن، مصرف کردن یا خوردن چیزی است. مثلاً کسب موفقیت در انجام کار تجاری یا اداری و به دست آوردن ثروت و منزلت یا کسب امتیاز اقتصادی یا اجتماعی، یا خوردن غذا و نوشیدن می‌تواند مصادیق شادی مثبت باشند. این نوع شادی از راه پاسخ دادن به نیازها به دست می‌آید. در مقابل، شادی منفی عبارت است از پرهیز از انجام کارها به منظور دوری از رنج و درد. از آنجا که مصرف کردن و پاسخگویی به نیازها، همواره دارای پیامدهای ناگوار است و می‌تواند موجب بیماری، عذاب وجدان و احساس گناه شود، پس می‌توان با خویشتن‌داری و پرهیز و دوری از لذت‌های مادی و حسی، نوعی آرامش و حس رضایت معنوی و خرسندی در خویش تولید کرد و شاد زیست.

در این زمینه، اپیکور را باید فیلسوف پیشگام نظریه «شادی منفی» دانست. شاید برجسته‌ترین تلاش فلسفی در دوران باستان، نظریات اپیکور باشد. او در ۳۴۱ پیش از میلاد، هفت سال پس از مرگ افلاطون به دنیا آمد و در سال ۲۷۱ پیش از میلاد درگذشت. اپیکور هدونیسم یا «فلسفه لذت‌گرایی» را گسترش داد و به این خاطر شهرت تاریخی کسب کرد. او معتقد بود تنها «لذت شخصی» دارای ارزش اصیل است و تمام اعمال برای کسب لذت و دوری از درد است. در فلسفه اپیکور، گرچه همه لذات خوب و همه دردها بد محسوب می‌شوند اما آسایش نفس و خرسندی خاطر، «لذت پایدار» است نه شهوات و

لذاتی که گذراست. از این رو او «لذت‌های معنوی» را به «لذت‌های مادی» ترجیح می‌دهد و خواهان «مدخلیت خرد» در تنظیم لذت‌هاست (سبحانی، ۱۳۸۷).

دیدگاه دیگری هم وجود دارد که شادی را با توجه به «محتوای شادی» تعریف می‌کند. در این زمینه نگرش‌های مختلفی وجود دارد. برخی آن را «نوعی آگاهی» می‌دانند و شادی را به مثابه «کنش عقلی» و نه عاطفی می‌شناسند، و حالات عاطفی و روحی و روانی که در فرد هیجان و شور ایجاد می‌کند، نوعی انحراف از شادی و موجب رنج می‌دانند. این دیدگاه را پیش از همه اروخ اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) در «رساله اصلاح قوه تفکر» خود مطرح ساخت. او استدلال می‌کند که مجموعه روح - جسم تابع هیجان‌ات و امیال است و «شادی برتر» با انجام فعالیتی مهیج و یا فرونشانی امیال و هوس‌ها حاصل نمی‌شود، بلکه شادی با انجام عمل مبتنی بر شناخت و آگاهی به دست می‌آید. از این رو هرچه بیشتر بدانیم، بیشتر می‌فهمیم، بیشتر شاد می‌شویم و همچنین توانا تر می‌شویم. از دیدگاه او، شادی ارتباط تنگاتنگی با گذر تدریجی از عادات و رسوم تحمیل شده توسط افکار مسلط دارد. اسپینوزا «شادی پست» و «شادی برتر» را از یکدیگر متمایز می‌سازد و از این طریق به قضاوت اخلاقی و ارزشی درباره شادی می‌پردازد.

دیدگاه دیگر، با توجه به «علل مولد و موجد شادی»، شادی را تعریف می‌کند. برای مثال، آرتور شوپنهاور از فیلسوفان انسان‌گرا و لیبرال قرن نوزدهم، در کتاب «در باب حکمت زندگی» (شوپنهاور، ۱۳۸۹) سلامتی و خلاقیت را عوامل اصلی مولد شادی می‌داند. او در کتابش درباره شادی، فلسفه‌ای را مطرح می‌سازد و از دیدگاه او انسان یک کالای تولیدی کارخانه طبیعت است و آدم عالم در جست و جوی سعادت به معنای اخروی آن نیست، بلکه انسان در این جهان هستی باید آزاد از غم و رنج و درد زندگی کند. شوپنهاور استدلال می‌کند «آنچه هستیم» (سلامت، نیرو، زیبایی، مزاج، خصوصیات اخلاقی، هوش و تحصیلات) بیش از «آنچه داریم» (مالکیت و دارایی از هر نوع) و «آنچه می‌نماییم» (آبرو، مقام و شهرت) در شاد بودن انسان نقش ایفا می‌کند، زیرا سرچشمه مستقیم خرسندی یا ناخرسندی انسان «نخست از احساس، خواست و تفکر او حاصل می‌شود... حال آنکه هر آنچه بیرون از اوست، فقط غیر مستقیم بر او تأثیر می‌گذارد». او بر تأثیر سلامتی در سعادت و شادکامی آدمی تأکید بیشتری دارد و معتقد است «نود درصد سعادت آدمی در سلامتی است». او ده درصد دیگر را در خلاقیت و توسعه فکر و

شکوفایی استعدادهای آدمی می‌داند.^۱

دیدگاه دیگری هم شادی را به‌مثابه «کنش اخلاقی» می‌شناسد. اخلاق همواره با موضوع شادی رابطه داشته است و شاید یکی از نکاتی که به مقوله شادی اهمیت می‌دهد، تنش‌های آن با اخلاق است. برخی برای جلوگیری از شادی‌هایی که هنجارهای اخلاقی را نادیده می‌گیرند، اساساً این دیدگاه را مطرح می‌سازند که شادی کنش اخلاقی است. هانری برگسون (۱۹۴۱ - ۱۸۵۹)، که مشهور به «فیلسوف شادی» است، استدلال می‌کند شادی همواره با این احساس که با وجودمان در هماهنگی کامل هستیم، همراه است. شادی زمانی حاصل می‌شود که ما در جهت بالا بردن سطح اخلاق انسانی تلاش می‌کنیم و وقتی که در جهت اصلاح درون‌مان می‌کوشیم، و حاصل این تلاش را به یکدیگر منتقل می‌کنیم و در آن سهیم می‌شویم. شادی وقتی حاصل می‌شود که روح انسانی بر موانع غلبه می‌کند و از ثقل و سُکون مادیت فراتر می‌رود.

دیدگاه دیگر شادی را تنها بر مبنای ارزش‌های قدسی و آخرت‌گرایانه و دینی تعریف می‌کند و هر چیزی که مغایر آن باشد، انحراف و مغایر با «رستگاری» می‌شناسد. ادیان برای بازداشتن افراد و پیروان خود از رفتارهای شادی‌آفرین و لذت‌بخش مغایر با تعالیم و ارزش‌های خود، آنها را غیر اخلاقی، نامشروع، حرام یا مکروه می‌شناسند.

البته «دایره لذات» در ادیان مختلف یکسان نیست. در اسلام لذت جنسی و بسیاری لذت‌های دیگر در صورتی که در چارچوب شریعت باشد، مُجاز است. اما در مسیحیت نوعی از رُهبانیت وجود دارد و برای مؤمنان واقعی لذات، حتی لذات جنسی محدودیت شدیدی دارند. از این‌رو، از نظر تاریخی در روزگاری که مسیحیت و کلیسا قدرت مسلط داشت (قرون وسطی) حتی خندیدن نیز با منع مذهبی همراه بود. آن‌طور که باختین در کتاب مشهور خود «رابله و دنیای او» روایت می‌کند، بعد از قدرت گرفتن کلیسا و سقوط امپراتوری رُم در قرن چهارم میلادی، کشیشان دلقک‌بازی، نمایش خنده‌دار و خندیدن را «عملی شیطانی» وصف می‌کردند. در قرون وسطی، نگرش مردم به خندیدن همسوبا جهان‌بینی کلیسا امری مذموم و مُغایر با تلقی آخرت‌گرایانه شناخته می‌شد. حتی در قرن شانزدهم میلادی کتاب‌های «فرانسوا رابله»، کتاب‌هایی که در ۱۵۴۵ انتشار یافتند و

۱. فصل اول کتاب «در باب حکمت زندگی» در وب‌سایت زیر موجود است و نگارنده قطعات کتاب را از این وب‌سایت برداشت کرده‌ام:

مجموعه‌ای از قصه‌های قومی که خنده‌دار بودند، توسط کلیسا محکوم شدند.^۱ در همین زمان، کتاب «در ستایش حماقت»^۲ آراسموس در ۱۵۴۳ انتشار یافت و موجب خشم کلیسا شد. در دوران سیاه قرون وسطی، فرد مذهبی و مؤمن بودن به معنا داشتن قیافه‌ای جدی و عبوس بود و متقابلاً خندیدن و شاد بودن، هم‌معنا با لأبالی‌گری و بی‌بندوباری دینی دانسته می‌شد و آن را مُغایر با روح حُزن و اندوه دینی می‌شناختند. حتی تحولات بعد از «رفورماسیون مذهبی» و قدرت گرفتن پروتستان‌ها هم تأثیری بر این جهان‌بینی کلیسا نگذاشت. در سال ۱۵۵۹ دولت انگلستان ساختن یا بیان جوک درباره کشیش‌ها را جرم اعلام کرد. نمایشنامه‌های کم‌دی مولیر^۳ در قرن هفدهم، که آنها را برای دربار لویی چهاردهم می‌نوشت، سرآغاز تازه‌ای برای شوخی و خنده در اروپا بود. از این پس به تدریج راه برای مشروعیت یافتن خنده و شادی در اروپا باز شد. خنده و شادی در غرب در قرن بیستم با سرعت در کانون فرهنگ و زندگی مردم قرار گرفت و کلیسا لاجرم آن را پذیرفت.

نه تنها در ادیان، بلکه در بین فلاسفه نیز نوعی بدبینی به شادی وجود دارد. همان‌طور که دیدیم، فیلسوفان از زمان اپیکور تا زمان حاضر شادی را مشروط و مقید کرده‌اند. حتی اغلب فیلسوفان قرن بیستم نسبت به شادی مادی و لذت‌محور، بدبین هستند. به خصوص در بین فیلسوفان آلمانی مانند نیچه، آدرنو و همفکران آنها، نسبت به شادی‌هایی که «فرهنگ مدرن» در قرن بیستم ایجاد کرده است، بدبینی عمیق وجود دارد (Karl-Siegbert, 2000: 479-500). نیچه معتقد بود این فرهنگ و سرخوشی‌های آن نهایتاً به نیهیلیسم^۴ یا پوچی می‌انجامد.

۱. رمان بلند رابله «پونتاگرویل»، ماجرای زندگی غول تحصیل کرده‌ای بود که دست از ادامه تحصیل در دانشگاه پاریس و سایر دانشگاه‌های فرانسه کشید. زیرا به این نتیجه رسید که دانش آنها با زندگی معاصر او همخوانی ندارد. رابله در داستان‌هایش به وصف زندگی فرخنده و پریمنت و کاملاً روزمره پای می‌فشرد. قهرمان اصلی داستان‌های او یک غول خوش خوراک و خوش لباس و خوش نوش است که هم خودش و هم بقیه قهرمانان اطراف او در بند عشق و لذت جنسی و شادی زمینی هستند. رابله در بخش‌های متوالی داستان‌ش، حتی ریشه‌های آبا و اجدادی را به مضحکه می‌گیرد. او اشرافیت، نجابت، اصل و نصب و خون پاک را وارونه می‌سازد.

2. The Praise of Folly
3. Moliere (1622-1673)
4. Nihilism

۳. نقد دیدگاه‌ها

دیدگاه‌های مذکور هر یک به تنهایی و مستقل قادر به توصیف شادی نیستند، هر چند مجموع آنها برخی ابعاد اصلی شادی را بیان می‌کنند. این دیدگاه‌ها، بیش از آنکه شادی را توضیح دهند، فرد و انسان شاد را توصیف می‌کنند، نه زمینه اجتماعی و فرهنگی یا حتی محتوا و معنای شادی را. همچنین عمدتاً جنبه تجویزی و هنجاری دارند و به ما می‌گویند چه نوع شادی خوب و چه نوع شادی بد است. این دیدگاه‌ها از تبیین راه‌های گسترش شادی ناتوان هستند و صرفاً با تکیه بر «جنبه‌های ذهنی شادی» از افراد می‌خواهند «راهبردهای فردی» برای ارتقای زندگی و شادی خود اتخاذ کنند. برای مثال، براساس این دیدگاه‌ها، افراد باید بیشتر به فعالیت‌های خلاقه بپردازند، ورزش کنند، از گناهان پرهیز کنند، تفکر مثبت داشته باشند و ... همچنین در آنها نقش نهادهای اجتماعی مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و جامعه در کاهش یا افزایش شادی مردم بیان نمی‌شود. در آنها، جنبه ذهنی بودن شادی صرفاً ذهن فرد مورد نظر است و نه «ذهنیت جمعی». در مجموع، این دیدگاه‌ها «تک‌عاملی»، «فردمحور» و «غیراجتماعی» و «ناکارآ» هستند.

۴. دیدگاه فرهنگ‌محور به شادی

ما خودآگاهانه و اغلب موارد ناخودآگاهانه به ارزیابی موقعیت‌ها، شرایط، زندگی، وقایع و تجربه‌های مان می‌پردازیم و تلاش می‌کنیم «چیزهای خوب» را بشناسیم و آنها را در زندگی مان ماندگار کنیم؛ در عین حال از «چیزهای بد» بکاهیم و پرهیز نماییم. تشخیص اینکه چه چیزهایی خوب یا بد هستند، بر اساس چه معیاری صورت می‌گیرد؟ در وهله نخست، براساس معیار «نیازهای زیستی» و چیزهایی که برای بقای ما ضروری است، ما چیزهایی که به رفع نیازهای ما بینجامند، خوب می‌نامیم اما حد و کیفیت نیازها کاملاً روشن نیست. ما چیزهایی را معمولاً می‌خواهیم که مردم و دیگران آنها را مطلوب، دوست داشتنی، ضروری و به‌طور کلی خوب می‌دانند. به همین سان چیزهایی که مردم بد می‌شناسند، بد می‌دانیم. همچنین ارزش‌ها و باورهایی که خانواده، آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها در وجود ما درونی کرده‌اند، نقش تعیین‌کننده‌ای در تشخیص ما از چیزها دارند. از این رو، این جامعه و فرهنگ است که به ما می‌گوید نسبت به چیزها چه احساسی داشته باشیم. در جامعه‌شناسی عواطف امروز این اصل پذیرفته شده که تمامی

احساس‌ها و عواطف انسان «برساخته فرهنگی و اجتماعی» است (Jackson, 1993). شادی نیز مستثنا از قاعده مذکور نیست.

به تعبیر شادر، تجربه هر فرد از شادی ماهیتاً «فرهنگ ساخته» است، و شاد بودن یعنی به خوبی دریابیم که چه چیزهایی از نظر فرهنگی خوب تجویز شده است. ما در تنهایی یا خلأ حس خودمان را از زندگی تعریف و تعیین نمی‌کنیم و این حس در تعامل با دیگری شکل می‌گیرد. پس هر فرد حس خود از زندگی را در درون یا چارچوبی از یک نظام فرهنگی و جامعه به دست می‌آورد و محیط، گروه، نوع و شیوه ارتباطات فرد نقش تعیین‌کننده‌ای در تلقی او از حس زندگی دارد. حتی ویژگی‌های فردی مانند خوش‌بینی، اعتماد به نفس، برون‌گرایی، توانمندی، مهارت داشتن و استادی ویژگی‌هایی هستند که در موفقیت و در نهایت تلقی فرد از زندگی تأثیر گذارند. این ویژگی‌ها نیز در یک مجموعه فرهنگی معین معنای خود را به دست می‌آورند. در واقع، این صفات تابع این هستند که یک فرهنگ چه چیزهایی را خوب، اخلاقی، ارزشمند و مفید بداند. فرهنگ‌های مختلف حدود و مرزهای متفاوتی دارند و در درون هر فرهنگی معنای «خود» با فرهنگ دیگری متفاوت است؛ در نتیجه صفات فردی نیز از فرهنگ سرچشمه می‌گیرند. شادی را اگر به معنای «تلقی فرد از زندگی خوب» بدانیم، هم «معنای زندگی» و هم معنای «خوب» و هم معنای «بودن»، همه از فرهنگ سرچشمه می‌گیرند. البته شبکه معنایی فرهنگ که رویه‌ها و چگونگی احساس، اندیشه و عمل ما را تعیین می‌کند معمولاً برای ما پنهان است. این شبکه معنایی، ما را برای فرصت‌ها و امکان‌هایی که مهیا ساخته و محدودیت‌هایی که تحمیل می‌نماید، آماده می‌سازد. به میزانی که فرهنگ یا شبکه معنایی به هم پیوسته و منسجم باشد و در افراد جامعه خود به خوبی درونی شده باشد، رویه‌ها و معناهای فرهنگی در ناخودآگاه افراد جای دارند و افراد آنها را بدون تردید و ابهام می‌پذیرند و کاملاً نامرئی تأثیر خود را بر تمام انتخاب‌ها، قضاوت‌ها و تصمیمات افراد می‌گذارند. همین «پنهان بودگی شبکه معناهای فرهنگی» این گمان نادرست را ایجاد می‌کند که فرد خود به تنهایی قضاوت می‌کند و تشخیص می‌دهد. ولی می‌توان این شبکه معنایی را به روش‌های مختلف آشکار و قابل رؤیت کرد. یکی از این راه‌ها، «مقایسه بین فرهنگی»^۱ است.

زمانی که ما چند گروه افراد دارای «تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی» را با یکدیگر

مقایسه کنیم، می‌توانیم شبکه معنایی پنهان در ضمیر ناخودآگاه جامعه و افراد را تشخیص دهیم و آن را آشکار سازیم. ما وقتی تلقی و احساس خودمان را با تلقی و احساس دیگری مقایسه کنیم، در می‌یابیم آنچه ما می‌دانیم یا می‌پنداریم، ضرورتاً طبیعی و بدیهی نیست؛ زیرا در می‌یابیم که شرایط ما ممکن بود و می‌توانست شکل دیگری داشته باشد. در این شرایط ممکن است ما درباره آنچه می‌اندیشیدیم یا احساس می‌کنیم، بازاندیشی و بازبینی کنیم. در اینجا معنای «خود»^۱ در دو فرهنگ را با هم مقایسه می‌کنیم تا موضوع روشن شود. یکی از اساسی‌ترین عوامل مؤثر در تلقی افراد از شادی، نوع تلقی آنها از خود است. همان‌طور که اشاره کردیم، معنای خود و «بودن» را فرهنگ تعیین می‌کند. در فرهنگ اروپایی و آمریکایی، خود عبارت است از عاملی فعال، مستقل و نافذ و تأثیرگذار بر دیگری. در این بستر فرهنگی، طبیعتاً فرد زمانی احساس خوبی از زندگی خود دارد که عزت نفس، مشارکت در زندگی و جامعه و داشتن نقش تعیین‌کننده در سرنوشت خود و تحقق فردیت، به نحو مطلوب انجام شود (Kitayama and Markus, 2003: 116). در مقابل در کشورهای شرق آسیا مانند ژاپن و چین، خود معنای دیگری دارد. در این کشورها، خود بر اساس «وابستگی»^۲ تعریف می‌شود. یعنی فرد بخشی از مجموعه‌ای از روابط اجتماعی شدیداً به هم پیوسته است و رفتار فرد، پیامد واکنش او به کسانی است که به آنها تعلق دارد و مناسبات بین فردی از طریق کنش‌های فعال فرد برای سازگار کردن خود با مقتضیات محیط اطرافش شکل می‌گیرد (ibid: 120). در این نوع جوامع، طبیعتاً داشتن حس خوب از زندگی، داشتن رقابت، تلاش برای کسب موفقیت و پیروز شدن نیست، بلکه به مقداری که خود را بهتر و بیشتر با دیگری یعنی جامعه سازگار کند و سنت‌ها را پاس بدارد، احساس خوب‌تری از زندگی به دست می‌آورد. برعکس، در جوامع نوع اول، یعنی جایی که خود مستقل و فعال است، حس خوب زندگی تابع میزان موفقیت، پیروزی، نوآوری و پیشی گرفتن از دیگری است. این موضوع در یک بررسی تجربی دیگر نیز نشان داده شده است.

۵. شادی به مثابه کنش اجتماعی

یکی دیگر از ابعاد شادی، تلاش فرد برای به دست آوردن یا کسب تجربه شادی است. در

-
1. Self
 2. Interdependent

بحث بالا ما به معیارهای ارزیابی فرد از خود برای شادی پرداختیم. اکنون به وجه دیگر شادی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه شادی علاوه بر نوعی احساس و دریافت یا تلقی فرد، نوعی رفتار نیز می‌باشد. آنگاه که فرد یا افرادی می‌خواهند خود را شاد کنند، نوعی رفتار انجام می‌دهند، مثلاً به موسیقی گوش می‌سپارند، می‌رقصند، در جشن شرکت می‌کنند، چیزی می‌نوشند، عشق می‌ورزند، می‌نویسند، نقاشی می‌کشند، به تماشای فیلم می‌نشینند، به گشت و گذار در طبیعت می‌روند و

شادی کردن به مثابه رفتار، ماهیتاً «کنش اجتماعی» است، زیرا احساس شادی در سطح فرد یا جامعه، «امری معنادار» است و در افراد تنها براساس غریزه و به صورت خودبه‌خودی انجام نمی‌گیرد، اگرچه در پاسخ به برخی نیازهای ضروری انسان است. افراد یک گروه یا جامعه می‌توانند به نحو کم و بیش مشابه و معناداری ابراز شادی و معنای آن را به خوبی فهم کنند. این شیوه ممکن است برای افراد گروه یا جامعه دیگر چندان معنادار نباشد، زیرا در بین یک گروه دیگر، شادی به صورت‌های متفاوتی بروز می‌کند. از این رو، شادی کردن و احساس شاد داشتن، امری معنادار، قاعده‌مند و جمعی است. شادی کردن، مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، ریشه در فرهنگ دارد و فرهنگ هر جامعه‌ای چگونگی ابراز شادی را تعیین می‌کند. همچنین، روابط متقابل بین شادی و دیگر ساختارهای جمعی مانند اقتصاد، سیاست و جامعه وجود دارد. شادی از این دیدگاه، رابطه نزدیکی با طبقه اجتماعی، نظام ارزش‌ها و اعتقادات یک جامعه دارد. شادی یکی از روش‌های تعامل اجتماعی است و از این رو چگونگی ابراز آن، نوع نظام ارتباطات و تعاملات اجتماعی در یک جامعه را نشان می‌دهد. حتی اگر شادی را محدود به لذت بردن و تفریح کردن بدانیم، این جامعه است که میزان یا حد لذت بردن را تعیین می‌کند (Veenhoven, 2004: 437-567).

در عین حال شادی دارای جنبه‌های فردی نیز هست و فرد در تعامل با فرهنگ خود می‌تواند در نحوه شادی کردن خود دخل و تصرف‌هایی کند. برای تبیین این امر، یعنی تبیین بُعد فردی در کنار بُعد اجتماعی، می‌توان شادی را نوعی «عادت‌واره» دانست، تعبیری که پی‌یر بوردیو برای توضیح تمامی کنش‌های اجتماعی آدمی ابداع کرد. بوردیو معتقد است که هر انسانی دارای یک عادت‌واره است. عادت‌واره «نوعی آمادگی عملی، نوعی آموختگی ضمنی، نوعی فراست، نوعی تربیت‌یافتگی اجتماعی از نوع ذوق و سلیقه که به

عامل اجتماعی این امکان را می‌دهد روح قواعد، آداب، جهت‌ها، روندها، ارزش‌ها، و دیگر امور حوزه خاص خود (حوزه علمی، اقتصادی، ورزشی، هنری و سیاسی...) را در بابد، درون آن پذیرفته شود، جا بیفتد و منشأ اثر شود» (بورديو، ۱۳۸۰: ۱۵). ضمناً عادت‌واره در ارتباط با محیط‌های بیرون از فرد است و در واقع نوعی درونی کردن چیزهای بیرونی است. افرادی که در شرایط اجتماعی قرار می‌گیرند، یاد می‌گیرند موضع‌گیری‌های متفاوتی بسته به موقعیت تاریخی و اجتماعی‌شان داشته باشند. بنابراین عادت‌واره، مجموعه موضع‌گیری‌های آموخته‌شده طرح‌واره‌ها، برداشت‌ها، ذوقیات و کنش‌هایی را که در موقعیت‌های اجتماعی در یک مکان و زمان خاص درونی شده است نشان می‌دهد. به زبان دیگر، می‌توان گفت عادت‌واره، مجموعه طرح‌واره‌هایی است که یک انسان در طول زندگی خود بر اساس برخورد و تماس با محیط‌های مختلف مانند: خانواده، رسانه‌ها، نهاد آموزش و پرورش و گروه همسالان کسب و آنها را درونی کرده است. این طرح‌واره‌ها مانند: چگونه غذا خوردن، چگونه لباس پوشیدن، چگونگی ارتباطات اجتماعی، چگونگی ذوقیات و مشغولیات مختلف انسان هستند. همچنین به بیان بورديو، عادت‌واره معرف «فرهنگ نهادی شده» و درونی شده فرد است که «از سویی محصول تاریخ انسان است که اعمال فردی را به وجود می‌آورد. از جمله تاریخ فرد را نیز تولید می‌کند. از سوی دیگر، در ضمن منحصر به فرد بودن عادت‌واره هر فرد، هدایت‌کننده و نیروی محرکه اعمال و رفتار روزمره انسان است» (بورديو، ۱۳۸۵: ۹۳).

۶. ویژگی‌ها و گونه‌شناسی فرهنگ شادی

اکنون با در نظر گرفتن مفهوم شادی به منزله نوعی کنش اجتماعی، عادت‌واره و امر فرهنگی به سادگی می‌توانیم پیوندهای گوناگون شادی و جامعه و فرهنگ را توضیح دهیم. شادی در درون جامعه و فرهنگ شکل می‌گیرد و از این رو با توجه به ویژگی‌های مختلف محیطی و جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی «فرهنگ‌های شادی» مختلف در جهان وجود دارد.

- شادی کردن و شاد بودن امری اکتسابی است و نه غریزی، که از طریق فرایندهای «جامعه‌پذیری» و نهادهای اجتماعی مانند خانواده و نهادهای آموزشی و رسانه‌ها به افراد آموخته و انتقال داده می‌شود. مسلماً غرض از غریزی نبودن، انکار وجود استعداد یا قابلیت بالقوه انسان برای شادی ورزیدن نیست، زیرا اگر چنین قابلیت‌هایی وجود نداشت،

- اساساً چیزی هم قابل اکتساب نبود. با در نظر گرفتن این ویژگی، فرهنگ شادی «برساخته‌ای اجتماعی» است و نه طبیعی یا غریزی.
- بستگی به نوع نظام جامعه‌پذیری و ارتباطات در هر جامعه می‌توان «انواع فرهنگ‌های شادی» را از هم تفکیک کرد. بر این اساس، می‌توان «فرهنگ شادی گرم»، یعنی شادی در جوامع روستایی و عشایری و قبیله‌ای که مناسبات اجتماعی و انتقال فرهنگ در آنها عمدتاً از طریق خانواده و روابط چهره به چهره و گرم انجام می‌گیرد را از «فرهنگ شادی سرد»، یعنی شادی در جوامع شهری که فرایند فرهنگ‌یابی و جامعه‌پذیری عمدتاً تحت تأثیر رسانه‌ها و نهادهای آموزشی رسمی است، تفکیک کرد.
 - شادی تابع محیط و جامعه است، و محیط و جامعه نیز دائم در حال تغییر. از این‌رو، فرهنگ شادی پدیده‌ای متغیر و دگرگون شونده است و در عین حال امکان سازگاری انسان با محیط دگرگون‌شده برای تأمین شادی او را فراهم می‌سازد. با توجه به این ویژگی می‌توان با در نظر گرفتن نوع و میزان دگرگونی گروه‌ها و جوامع، فرهنگ‌های شادی را از یکدیگر تفکیک کرد. معمولاً جوامع کمتر دستخوش دگرگونی و «گذشته‌گرا» را سنتی، جوامع بسیار دگرگون شونده و امروزی شده و معطوف به زمان حال و آینده را جوامع مدرن و جوامع کنونی در وضعیت «مدرنیته بالا»^۱ یا «مدرنیته متأخر»^۲ را فرامدرن می‌نامند. بر این اساس، می‌توان «فرهنگ شادی پویا» و «فرهنگ شادی ایستا» یا «فرهنگ شادی سنتی، مدرن و پست مدرن» را از یکدیگر تفکیک ساخت.
 - فرهنگ شادی تابع سبک و شیوه زندگی هر جامعه و گروه است. بر این اساس می‌توان سه فرهنگ شادی شامل فرهنگ شادی روستایی، فرهنگ شادی قبیله‌ای و عشایری و فرهنگ شادی شهری را از یکدیگر جدا کرد.
 - شادی به مثابه عادت‌واره از «فضای اجتماعی»^۳ فرد تغذیه می‌شود و جایگاه افراد در فضای اجتماعی تابع میزان و نوع سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و طبیعی آنهاست. بنابراین فرهنگ شادی در هر گروه و جامعه بستگی تام و تمام به میزان و نوع سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و طبیعی آن جامعه یا گروه‌های مختلف درون

1. High modernity

2. Late modernity

3. Social space

جامعه دارد و می‌توان فرهنگ‌های شادی را براساس طبقات اجتماعی پایین، متوسط و بالا از یکدیگر تمایز بخشید. از این رو می‌توان گفت فرهنگ شادی طبقه متوسط شهری با فرهنگ شادی طبقه فرودست متمایز است.

- شادی، به مثابه عادت‌واره، تابع نوع و میزان سرمایه‌های فرد و جایگاه او در فضای اجتماعی است و با در نظر گرفتن این واقعیت بین شادی و نابرابری و مناسبات قدرت در هر جامعه ارتباط وجود دارد. بنابراین فرهنگ شادی در هر جامعه‌ای متناسب با مناسبات قدرت و نظام سلسله مراتبی آن جامعه است. در جوامعی که تبعیض، نابرابری‌های جنسی و جنسیتی، نژادی، قومی و اجتماعی شدید است، فرهنگ شادی در آن نیز متناسب با این نابرابری‌ها و تبعیض‌ها متفاوت و بازتاب نابرابری‌ها و تبعیض‌هاست. از این نظر، چگونگی فرهنگ شادی در هر جامعه بستگی به ویژگی‌های کلی نظام سیاسی و اجتماعی آن جامعه دارد. لذا می‌توان «فرهنگ‌های شادی سرکوبگر» یا ظالمانه را از «فرهنگ شادی رهایی‌بخش» و عادلانه متمایز کرد. در جوامع بسته، که تحول و تحرک اجتماعی کند، میزان نظارت اجتماعی شدید و دارای ساختار سیاسی اقتدارگرایانه است، فرهنگ شادی آن نیز متناسب با ویژگی‌های مذکور در مسیر سرکوب، نظارت بر فرد و در نهایت سازگار کردن فرد با نظام اجتماعی اقتدارگرا، پرتبعیض است. در مقابل، در «جامعه باز» و آزاد که مبتنی بر آزادی، برابری و عدالت اجتماعی بیشتر است، فرهنگ شادی به گونه‌ای است که فرد را متناسب با ارزش‌های مذکور همسو می‌سازد.

- شادی به مثابه کنش اجتماعی، امری جمعی و معنادار است و از ارزش‌ها و نظام معنایی جامعه تغذیه معنایی می‌شود. بنابراین، فرهنگ شادی با توجه به منابع فرهنگی و نظام ارزش‌های مشترک جمعی جامعه شکل می‌گیرد و در پیوند با آن است. در جوامع مذهبی، که ارزش‌های اجتماعی و فرهنگ عمدتاً توسط دین تعیین می‌شود، «فرهنگ شادی مذهبی» و در جوامع سکولار، که دین در عرصه عمومی استیلای جمعی و سیاسی ندارد «فرهنگ شادی عرفی» و مبتنی بر ارزش‌های دنیوی است. همچنین ممکن است جامعه‌ای ترکیبی از ارزش‌های دینی و عرفی را داشته باشد؛ در این صورت ما فرهنگ شادی عرفی - مذهبی خواهیم داشت.

- شادی به عنوان عادت‌واره در درون افراد است و توسط آنها انجام می‌شود و افراد متناسب با سلیقه‌های فردی، علایق و خلاقیت‌های‌شان در شیوه انجام شادی و انتخاب

آن نقش دارند. از این رو، فرهنگ شادی تابع «ارزش‌ها فرد گرایانه» یا «ارزش‌های جمع‌گرایانه» و چگونگی جایگاه فرد در جامعه است. جوامع جمع‌گرا و جوامع فردگرا هر یک فرهنگ شادی خاص خود را دارند و لذا می‌توان دو نوع فرهنگ شادی را از یکدیگر تفکیک کرد: فرهنگ شادی فردگرا، و فرهنگ شادی جمع‌گرا. در جوامع جمع‌گرا، شادی‌ها عمدتاً در بستر ارزش‌های گروهی و به‌ویژه خانواده و آیین‌های سنتی تعریف می‌شوند؛ در حالی که در جوامع فردگرا، شادی‌ها متناسب با خواست‌های فردی است و «شادی فردی» در این جوامع اهمیت زیادی دارد.

- همچنین از آنجا که شادی با فرد سروکار دارد، ویژگی‌های فردی مانند جنسیت و شغل افراد در نوع شادی آنها تأثیرگذار است و می‌توان فرهنگ شادی در بین گروه‌های مختلف مانند ورزشکاران، استادان دانشگاه، پزشکان، کارمندان، زنان، مردان، یا گروه‌های سنی مختلف مانند کودکان، جوانان، میان‌سالان و سالمندان را از هم تفکیک کرد.

- فردمحور بودن شادی منجر به شکل‌گیری انواع شادی به‌صورت فردی، گروهی یا جمعی می‌شود. «شادی فردی» مانند شادی هنگام شنا کردن، یوگا و کسب لذت به‌صورت تنهایی است، در مقابل «شادی گروهی» شادی‌هایی است که وابسته به حضور دو یا بیش از آن است، مانند بازی‌های گروهی. اما شادی جمعی مفهومی متمایز از شادی گروهی است. «شادی‌های جمعی» آن دسته شادی‌هایی است که در عرصه عمومی مانند خیابان یا فضاهای عمومی انجام می‌شود و ممکن است «جنبه آیینی» یا رسم داشته باشد، همانند شادی ناشی از برگزاری نوروز، جشن‌های مذهبی و ملی. این که در یک جامعه کدام نوع از شادی‌ها مشروعیت، آزادی و رواج بیشتری داشته باشد و افراد تا چه میزان در انتخاب نوع شادی خود مختارند و مسائلی از این نوع، به چگونگی و کیفیت و نگرش جامعه به فرهنگ شادی فردی، گروهی و جمعی بستگی دارد.

- شادی، به‌مثابه کنش اجتماعی دارای دلالت‌های سیاسی است، زیرا با کلیت نظام اجتماعی در ارتباط است. از این رو نظام‌های سیاسی لاجرم نسبت به شادی حساس و مسئول هستند و با توجه به تنوع نظام‌های سیاسی در جوامع مختلف، انواع «فرهنگ‌های سیاسی شادی» در جهان وجود دارد. در نظام‌ها و جوامع دموکراتیک، که افراد در آن دارای آزادی‌های اجتماعی و برخوردار از حقوق شهروندی هستند، «فرهنگ شادی دموکراتیک» و شهروندمحور و در جوامع غیردموکراتیک و دارای نظام سیاسی و اجتماعی اقتدارگرا، «فرهنگ شادی اقتدارگرا» وجود دارد.

با توجه به اهمیت نقش نظام‌های سیاسی در زمینه شادی، برخی اساساً شادی را کنشی سیاسی می‌دانند. این دیدگاه را بیش از همه مرهون میخائیل باختین^۱ هستیم. باختین در کتاب «رابله و جهان او» (۱۹۶۵) خنده را کنشی‌رهایی‌بخش و دموکراتیک توصیف می‌کند و شادی کردن را راهبردی برای توسعه صمیمیت و برهم زدن نظم سلسله‌مراتبی مناسبات قدرت در روابط بین افراد می‌داند (Bakhtin, 1993).^۲ لذا بین شادی و دموکراسی رابطه‌ای متقابل وجود دارد؛ یعنی اگر شادی نوعی مقاومت در برابر اقتدارگرایی است و می‌تواند راهی برای دموکراتیک‌تر ساختن فضای اجتماعی باشد، متقابلاً «فضای اجتماعی دموکراتیک» نیز شادی بیشتری را تولید می‌کند. یک بررسی تجربی در کشور سوئیس نشان می‌دهد که بخش مهمی از حس خوشحالی و شادی مردم این کشور در نتیجه زندگی در جامعه و نظام سیاسی دموکراتیک است (BS Frey, 2000: 79-102).

۷. تعریف فرهنگ شادی

اکنون با توجه به مجموعه مباحثی که ارائه کردیم، می‌توانیم به تعریف فرهنگ شادی بپردازیم. با توجه به ویژگی‌های مذکور می‌توان گفت فرهنگ شادی، نظام معنایی و نمادینی است که افراد یک جامعه یا گروه معین از طریق آن کنش شادی را تولید، معنا، تفسیر و دگرگون می‌کنند و هر گروهی متناسب با موقعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش نوع خاصی از فرهنگ شادی را خلق می‌کند، و افراد هر گروه ضمن کنش در

1. Mikhail Mikhailovich Bakhtin (1895–1975)

۲. مفهوم «کارناوالی شدن» فرهنگ از مفاهیم مهمی است که امروزه در نظریه‌های فرهنگی به کار می‌رود. این مفهوم از ابداعات باختین در کتاب اوست. کارناوالی شدن اشاره به فستیوال‌های خیابانی دارد که مردم به صورت جمعی یا کارناوال با رقص و موسیقی به ابراز شادی می‌پردازند و برای مدتی نظم مستقر را برهم می‌زنند و عرصه عمومی خیابان در تصاحب توده‌های مردم درمی‌آید. کارناوال مفهومی است که در آن صداهای متمایز فردی شنیده می‌شوند، نشو و نما پیدا می‌کنند و با هم‌دیگر به کنش متقابل می‌پردازند. کارناوال وابسته به جمع است. چراکه آنهایی که در کارناوال شرکت می‌کنند، صرفاً یک انبوه یا ازدحام را شکل نمی‌دهند بلکه، مردم به مثابه یک کل دیده می‌شوند. این کل، به گونه‌ای تشکل یافته است تا سازمان اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را به مبارزه بطلبد. مطابق نظر گاه باختین، «همه در مدت زمان برپایی کارناوال، برابرند. اینجا، در میدان شهر، گونه ویژه‌ای از ارتباط آزاد و خودمآبی بین کسانی حکم فرماست که معمولاً با محدودیت‌های کاست، دارایی، حرفه و سن [به گروه‌های مختلف] تقسیم شده‌اند». در زمان کارناوال، مفهوم یگانه زمان و فضا، باعث می‌شود افراد حس کنند که بخشی از جمع هستند و در این نقطه، فرد خود بودن را متوقف می‌کند. اینجاست که از طریق لباس سنتی و نقاب، افراد بدن‌ها را مبادله می‌کنند و نو می‌شوند. در همان زمان، آگاهی شدید یگانگی و اتحاد شهوانی، مادّی و بدنی فرد رخ می‌دهد. کارناوالی شدن مفهومی برای توصیف و تبیین شادی در شرایط جامعه پست مدرن است.

بستر فرهنگ شادی و باز تولید آن، در عین حال موجب تحول آن می‌شوند. فرهنگ شادی به‌طور همزمان تبلور فردیت و ارزش‌های جمعی و گروهی است، و در بستر تحولات اجتماعی این فرهنگ متحول می‌شود.

کارکرد فرهنگ شادی در جامعه ایجاد پیوند بین شادی و دیگر نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و سازگار کردن فرد با جامعه به‌منظور تأمین نیازهای او به شادی است. البته باید در اینجا این نکته را یادآور شد که فرهنگ شادی معانی متعددی دارد. این مفهوم در رسانه‌ها و «گفتمان عمومی» ایران زیاد به‌کار می‌رود اما اغلب منظور از آن اشاره به جنبه‌های آرمانی، مطلوب یا مناسب از شیوه شادی کردن است. همچنین در رسانه‌ها، فرهنگ شادی عمدتاً برای مباحث «آسیب‌شناسی اجتماعی» یا «سیاست‌گذاری فرهنگی» به‌کار می‌رود. در این گفتمان، هنگام بحث در زمینه نابهنجاری‌ها و مسائل اجتماعی که ناشی از خوش‌گذرانی‌ها و لذت‌طلبی‌های افراطی مانند مصرف مشروبات الکلی یا مواد مخدر یا مسائل جنسی نابهنجار است، یا هنگام بحث درباره افسردگی و بیماری‌های روانی ناشی از سرخوردگی و مسائل دیگر، از فرهنگ شادی نام برده می‌شود و چنین مطرح می‌شود که اگر مردم یا گروه آسیب‌دیده یا آسیب‌رسان مطابق فرهنگ شادی جامعه شادی کنند، مشکلات برای افراد یا جامعه به وجود نمی‌آید.^۱

متأسفانه زمانی که در رسانه‌ها و گفتمان عمومی از شادی صحبت می‌شود، اغلب فرهنگ شادی امری مربوط به گروه‌های سنی پایین یعنی «کودکان، نوجوانان و جوانان» است و این مفهوم به دیگر گروه‌های سنی ارجاع ندارد، زیرا معتقدند این گروه‌ها از نظر آسیب‌شناختی، آسیب‌پذیرتر و بیشتر در معرض رفتارهای نابهنجار هستند. در این گفتمان، فرهنگ شادی یعنی شیوه بهنجار، مقبول، مشروع و مجاز لذت بردن و خوش بودن. به تعبیر دیگر، در این گفتمان فرهنگ شادی ارجاع به «بایدها» در این زمینه دارد نه «هست‌ها». با توجه به این امر است که وقتی در رسانه‌ها از فرهنگ شادی سخن به میان می‌رود، ارزش‌های اخلاقی و دینی اهمیت می‌یابند و از توصیه‌های اخلاقی و دینی در زمینه فرهنگ شادی یاد می‌شود. از این رو، در گفتمان عمومی از «شادی فرهنگی» صحبت می‌شود، یعنی

۱. گفتمان رسانه‌ای در ایران در زمینه مراسم چهارشنبه سوری، نمونه‌ای از گفتمان شادی در رسانه‌های ایران امروز است. رسانه‌ها معمولاً نوعی «هراس اخلاقی» برای مشروعیت‌زدایی از شادی جمعی جوانان در چهارشنبه سوری به وجود می‌آورند. در این گفتمان معمولاً با استناد به آسیب‌ها و خسارات جانی و مالی و اجتماعی ناشی از آتش‌بازی جوانان، به بحث درباره چهارشنبه سوری می‌پردازند.

شادی و لذت بردنی که با فرهنگ ایده‌آل و مطلوب جامعه انطباق دارد. در اینجا فرهنگ شادی در معنای مذکور منظور نیست. فرهنگ شادی در معنای علمی و دانشگاهی آن مفهومی توصیفی و نظری است که به کمک آن می‌توان وضعیت شادی در جامعه یا گروه را نشان داد و بررسی کرد. از این دیدگاه، هیچ گروه یا جامعه‌ای نیست که فرهنگ شادی نداشته باشد، بلکه گروه‌ها و جوامع مختلف، همان طور که فرهنگ متفاوت دارند، فرهنگ شادی آنها نیز تفاوت دارد. بنابراین، در بررسی علمی به‌جای قضاوت اخلاقی یا ارزشی ما باید انواع یا «گونه‌های فرهنگ شادی» را شناسایی کنیم. این گونه‌ها البته از نظر نوع و میزان شادی که برای مردم خود تولید می‌کنند، یکسان نیستند. گونه‌شناسی فرهنگ شادی، که در بخش‌های پیش ارائه شد، ارزش تجربی دارد و می‌تواند به ما برای سنجش و ارزیابی وضعیت و کیفیت شادی در جامعه یا گروه کمک کند. البته نتایج این نوع بررسی‌ها ممکن است با معیارهای اخلاقی، ایدئولوژیک و سیاسی تفسیر و قضاوت شوند. همچنین مفهوم فرهنگ شادی از دیدگاه علمی فاقد بار معنایی اخلاقی و ایدئولوژیک است و تمام شادی‌ها برخاسته از فرهنگ‌اند و هیچ شادی را حتی شادی‌هایی که مطلوب و منطبق با ارزش‌های جامعه نیستند نمی‌توان «شادی غیرفرهنگی» دانست.

با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و سنخ‌شناسی بالا تا حدودی ابعاد کلان فرهنگ شادی را می‌توان شناسایی کرد. اما این سنخ‌شناسی قادر نیست وجوه عمل‌گرا یا معضله‌ها، یعنی تناقضات، تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی در فرهنگ شادی یک جامعه را نشان دهد. کنش شادی از آنجا که همزمان هم با «فردیت» و هم «هویت جمعی» همراه است، همواره یکی از مهم‌ترین موضوعات مناقشات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است. از گونه‌شناسی بالا می‌توان برای تحلیل این وجوه استفاده کرد. گونه‌شناسی ارائه شده عمدتاً جنبه مفهومی دارد و می‌توان از آن به‌مثابه ابزاری برای شناخت در هر گروه و جامعه‌ای استفاده کرد. تشخیص این که فرهنگ شادی در یک جامعه معین با کدام یک از فرهنگ‌های شادی مذکور انطباق دارد یا اینکه یک فرهنگ شادی معین مثل فرهنگ شادی زنان یا جوانان در یک جامعه چه ویژگی‌هایی دارد، نیازمند بررسی تجربی است.

۸. عوامل مؤثر بر فرهنگ شادی

گونه‌شناسی که از انواع فرهنگ‌های شادی ارائه کردیم، دربردارنده و آشکارکننده چند نکته کلیدی است. نخست این که نمی‌توان قضاوت کلی و همه‌جانبه درباره شادی یا ناشادی یک جامعه داشت بلکه همواره می‌توانیم از دیدگاهی خاص گروه و فرهنگ شادی معینی را بررسی کنیم. نکته دیگر اینکه فرهنگ شادی از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد. برادبرن در کتاب کلاسیک خود با عنوان «ساختار شادی روان‌شناختی» (Bradburn, 1969) تأثیرات عوامل کلان اجتماعی مانند تحولات اجتماعی، نظام آموزشی، نظام سیاسی و رفاه و رونق اقتصادی را بر میزان و چگونگی شادی افراد در جامعه نشان داد. بعد از او در رشته‌های مختلف علوم سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، عوامل فرافرادی شکل‌دهنده شادی مطالعه و نشان داده شده‌اند. ما تا اینجا اشکال مختلف، نقش و میزان تأثیرگذاری عوامل مذکور در شکل دادن به نوع فرهنگ شادی در جوامع را بیان کردیم اما برای برجسته‌تر ساختن بحث یک بار دیگر هر یک از عوامل تأثیرگذار بر فرهنگ شادی را مختصراً توضیح می‌دهیم.

۸-۱. نوع ساختار اقتصادی

«میزان توسعه یافتگی اقتصادی» بر میزان رفاه اجتماعی، فرصت‌های فرهنگی برای شکوفایی استعدادها، رهایی از محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی مانند فقر، بر سلامتی، بهداشت و بسیاری امور دیگر تأثیر می‌گذارد. در نتیجه فرهنگ شادی تابعی از توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی اقتصادی است. بر این اساس، جوامع توسعه‌یافته اقتصادی دارنده فرهنگ شادی با شادی بیشتر برای شهروندان خود هستند، و بالعکس جوامع اقتصادی توسعه‌نیافته، فرهنگ شادی کمتر دارند. رونالد اینگلهارت در کتاب «تحول فرهنگی در جوامع صنعتی» نشان می‌دهد که جوامع توسعه‌یافته با رشد اقتصادی بالا از «ارزش‌های مادی»، یعنی چیزهایی که به «نیازهای بقاء» مربوط است (مانند حفظ نظم، مبارزه علیه کاهش قیمت‌ها، مبارزه با تبه کاری، افزایش رشد اقتصادی و تأمین نیروی دفاعی) به سوی «ارزش‌های فرامادی» (مانند صلح، دوستی، خودبیانگری^۱ و خلاقیت‌های هنری، زیباسازی شهرها و آزادی بیان) گرایش پیدا کرده‌اند (Inglehart, 1990). انسان‌ها بعد از اینکه از بقای خویش

1. Self expression

مطمئن شدند، به ارزش‌های والاتری توجه می‌کنند که تاکنون پنهان مانده است. می‌توان تصور کرد گرایش به ارزش‌های فرامادی در بستر فرهنگی رخ می‌دهد که دل‌ها شادی و آرامش بیشتری دارند.

همچنین «میزان نابرابری‌های اقتصادی» در جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای بر شادی می‌گذارد. یک بررسی تجربی مقایسه بین جامعه آمریکا و کشورهای اروپایی در سال ۲۰۰۲ نشان می‌دهد که در این جوامع گروه‌های اجتماعی که احساس نابرابری بیشتر در جامعه می‌کردند، فارغ از میزان درآمد و نوع شغل‌شان، کمتر خود را شاد و خوشحال می‌دانستند (Alberto, Tellab & Robert, 2004). بنابراین عامل رونق اقتصادی را باید در کنار عامل‌های سیاسی و اجتماعی در نظر گرفت.

۸-۲. نوع ساختار سیاسی

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، نظام‌های سیاسی از نظر میزان فراهم کردن فرصت برای شهروندان که در تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت کنند، تأمین آزادی بیان و آزادی اجتماعی، میزان ابراز فردیت، هویت، حق متفاوت زیستن، تأمین امنیت و همچنین از نظر نوع سیاست فرهنگی و نظام ارزشی یکسان نیستند. هر قدر نظام سیاسی اقتدارگراتر، بسته‌تر، غیردموکراتیک‌تر و مستبدتر باشد، نوع فرهنگ شادی در آن متضمن شادی محدودتری برای مردم است و بالعکس هر قدر نظام سیاسی دموکراتیک‌تر، آزادتر و انسان‌گراتر باشد، فرهنگ شادی متضمن شادی بیشتر خواهد بود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، مردم سوئیس به خاطر زیستن در یک نظام دموکراتیک احساس شادی بیشتری دارند.

۸-۳. نوع ساختار اجتماعی

جوامعی که «ارزش‌های فردیت‌ستیز» دارند و در آنها نظم سلسله‌مراتبی یا «فاصله قدرت» شدید است، تبعیض‌های جنسیتی، نژادی و قومی به‌عنوان ارزش‌های فرهنگی جامعه پذیرفته یا توجیه شده است و جوامعی که فرهنگ محافظه‌کار دارند و در برابر نوگرایی و تغییر بیشتر مقاومت می‌کنند و ارزش‌های آنها گذشته‌گراست و نگاه به آینده ندارند، فرهنگ شادی متضمن و مولد شادی کمتری برای مردم است. این جوامع در مقابل جوامعی هستند که فردیت افراد بیشتر پذیرفته شده، فاصله قدرت کمتر است و جامعه نوآوری را می‌پذیرد و امکان‌ها و فرصت‌های برابرتری برای همه فراهم می‌سازد و تبعیض از هر نوع آن مغایر

ارزش‌های انسانی است. در این نوع جوامع، فرهنگ شادی متضمن شادی بیشتر برای شهروندان است. به هر حال این یک واقعیت آشکار است که جامعه دارای فرهنگ شادی که متضمن شادی همه افراد نیست «افسردگی اجتماعی» در آن به وجود می‌آید. این افسردگی را می‌توان ناشی از برآورده نشدن یا سرکوب خواسته‌ها یا فقدان عدالت اجتماعی در تقسیم منابع و ثروت جامعه دانست.

در زمینه عوامل اجتماعی، یکی از تأثیرگذارترین عوامل در فرهنگ شادی یک جامعه «سرمایه اجتماعی»^۱ است. این مفهوم دارای معانی مختلف است اما مختصراً می‌توان گفت شبکه مناسبات اجتماعی افراد، عمل داوطلبانه، مشارکت، هویت جمعی یا احساس تعلق به جمع، اعتماد اجتماعی مانند اعتماد به خانواده، نهادهای اجتماعی، افراد و حکومت و همکاری و نوع دوستی مهم‌ترین شاخص‌های آن است. میزان بالای سرمایه اجتماعی در یک جامعه باعث شکل‌گیری فرهنگ شادی متضمن شادی بیشتر می‌شود و در عین حال سرمایه اجتماعی تأثیر غیرمستقیم بر سلامت دارد و همانند یک تعدیل‌کننده، مانع و سد راه عوامل فشار عصبی است. فقدان یا کمبود سرمایه اجتماعی می‌تواند موجبات نوعی انزوا و «محرومیت اجتماعی»^۲ را فراهم کند و نباید فراموش کرد که انزوای اجتماعی عامل خطر بسیار بزرگی برای سلامت انسان‌ها محسوب می‌شود، به نحوی که در افرادی که به حاشیه رانده شده‌اند و در انزوای اجتماعی به سر می‌برند، میزان بزهکاری و رفتارهای ناهنجار بیشتر دیده می‌شود. همچنین این افراد ممکن است در معرض برخی خطرهای مانند اعتیاد و استفاده از الکل و یا بروز برخی بیماری‌ها مانند اضطراب، افسردگی و حتی بیماری‌های قلبی و عروقی قرار گیرند.

۴-۸. نوع نظام فرهنگی یا جهانی

بیش یا جهانی‌بینی هر جامعه‌ای بر فرهنگ شادی آن مستقیماً تأثیر می‌گذارد. جهانی‌بینی متداول هر جامعه بازتاب تجربیات همان جامعه است که ما آنها را در میان ارزش‌ها و نگرش‌ها و عادات آن مردم می‌یابیم. همان‌طور که گفتیم، شادی یک کنش معنادار است و معنای آن از منابع فرهنگی جامعه یعنی دین، فلسفه و تفکرات جامعه سرچشمه می‌گیرد و تغذیه می‌شود. فرهنگ شادی در هر جامعه بستگی به این دارد که آن جامعه چه تلقی از

1. Social capital

2. Social exclusion

انسان، زندگی، جامعه و جهان هستی داشته باشد. «جهان‌بینی انسان‌گرا»ی غربی یا «جهان‌بینی مذهبی» مانند جهان‌بینی اسلامی، یا «جهان‌بینی عرفان‌گرا» مانند مرتاضان هندوستان یا صوفیه در ایران، هر یک پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌های اساسی و فلسفی مذکور می‌دهند و هر یک نوع و میزان خاصی از شادی و فرهنگ شادی را برای پیروان خود خلق می‌کنند. به‌طور مشخص جهان‌بینی‌های مذهبی گرایش بیشتر به «شادی‌های غیرمادی» دارند اما جهان‌بینی‌های عرفی و انسان‌گرا «شادی‌های مادی» یعنی شادی‌هایی که انسان در همین جهان مادی می‌تواند تجربه کند را ترغیب می‌کنند. در این جهان‌بینی‌ها، «شادی مثبت» یعنی تجربه کردن لذت‌ها و هیجان‌ها و دست یافتن به قدرت و توانایی‌های مادی و معنوی بسیار اهمیت دارد. جهان‌بینی‌های صوفیانه نیز نوعی «شادی منفی» را ترویج می‌کنند، شادی‌هایی که ناشی از «آرامش درونی» حاصل از دوری انسان از دنیا و شهوات مادی و جسمانی است. البته در واقعیت دشوار می‌توان همه جهان‌بینی‌ها را در سه مقوله مذهبی، انسان‌گرا و صوفیانه طبقه‌بندی کرد و حتی در هر یک از این جهان‌بینی‌ها تفاوت‌ها و تنوعاتی وجود دارد. این مقاله صرفاً یک طبقه‌بندی کلی ارائه داده و در یک بررسی دقیق‌تر می‌توان طیف وسیعی از جهان‌بینی‌ها و فرهنگ‌های شادی آنها را از یکدیگر متمایز ساخت. چیزی که با قاطعیت در زمینه جهان‌بینی و تأثیر آن بر شادی می‌توان گفت، نقش دین و مذهب است. همان‌طور که در بحث‌های گذشته اشاره کردیم، مسیحیت در طول تاریخ خود محدوده معینی از معنای شادی را برای پیروانش مشخص کرده است. این محدوده اکنون چندان مورد توجه جدی مسیحیان و شهروندان غربی نیست با وجود این، بررسی‌های تجربی متعدد نشان می‌دهد حتی در جوامع عرفی شده غربی شادی همچنان متأثر از دین است (Ferriss, 2002: 199-215).

۵-۸. نوع ساختار محیطی و طبیعی

مکان، از عوامل ساختاری زندگی بشر از بدو حیاتش تا کنون بوده است. تمام ارکان زندگی ما تحت تأثیر ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی است؛ اگرچه با توسعه علم و فناوری به تدریج قدرت تسلط انسان بر طبیعت، چیرگی بر محدودیت‌های طبیعت و سلطه آن افزوده می‌شود، اما به اشکال مختلف ویژگی‌های طبیعی مانند پستی و بلندی زمین، میزان بارندگی، ارتفاع، دوری و نزدیکی به دریا و به‌طور کلی شرایط آب و هوایی در فرهنگ شادی ما تأثیر می‌گذارند. البته نوع و میزان تأثیرگذاری طبیعت در هر جامعه بستگی تام به

عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد. در جوامع روستایی، عشایری و قبیله‌ای که زندگی و سازمان اقتصادی و اجتماعی تحت تأثیر طبیعت است و از راه دامپروری و کشاورزی ارتزاق می‌کنند، یا مردمی که در مناطق سرد سیر مثل سیبری اقامت دارند، و کسانی که در دشت‌های کویری و بیابانی هستند، هر کدام فرهنگ شادی متناسب با سازمان اقتصادی و اجتماعی زیست‌محیطی‌شان دارند. ما اکنون اطلاعات اندکی از چگونگی زندگی و الگوهای شادی در این جوامع داریم. در نتیجه ممکن است نتوانیم با معیارهای برگرفته از زندگی شهری امروز به ارزیابی شادی و ناشادی این جوامع پردازیم.

۶-۸. عوامل فنی و فناوری

کمتر کسی ممکن است نقش تلویزیون در شادی و اوقات فراغت مردم امروز جهان را انکار کند، زیرا مهم‌ترین کارکرد تلویزیون تولید لذت است و نه اطلاع‌رسانی یا آموزش. حتی آموزش‌ها و اطلاع‌رسانی‌های تلویزیونی نیز نوعی جنبه سرگرمی و لذت‌بخشی دارند. دیگر فناوری‌ها نیز در تمام طول تاریخ و به‌خصوص در دنیای مدرن، یعنی از قرن هیجدهم و «انقلاب صنعتی» تا امروز هر کدام به نوعی با هدف بهبود وضع زندگی بشر و کاستن از رنج‌ها و دردهای او ابداع شده و به وجود آمده‌اند. در واقع هر کدام تأثیری شگرف در زندگی ما به جای گذاشته‌اند؛ اگرچه موکد خطرات و دردهایی نیز بوده‌اند. فناوری‌ها و عوامل مادی و عینی دیگر نیز می‌توانند همزمان از جهاتی زمینه‌برخورداری و توسعه استعدادها و قابلیت‌ها را برای افراد فراهم سازند، در عین حال ممکن است محدودیت‌ها و مشکلات و خطراتی نیز تولید کنند. اتومبیل، موبایل، اینترنت، تلویزیون و دیگر فناوری‌های امروزی ضمن گسترش برخورداری‌های ما، با خطراتی نیز همراه بوده و هستند. برای مثال، اینترنت و تلویزیون می‌توانند موجب «انزوای فرد» شوند و از معاشرت‌های رودررو انسان بکاهند و این امر به تدریج موجب افسردگی شود. همچنین اتومبیل‌ها روزانه صدها کشته بر جای می‌گذارند. اگر آلودگی‌ها و خطرات زیست‌محیطی ناشی صنعتی شدن را در نظر بگیریم، شاید مبالغه نباشد اگر حُسن و قُبُح یا سود و زیان فناوری‌ها برای بشر را برابر بدانیم.

۷-۸. عوامل تاریخی

فرهنگ شادی یک «برساخته تاریخی» است و تحت تأثیر تحولات و رخداد‌های تاریخی

مانند جنگ‌ها، حوادث طبیعی بزرگ مانند سیل‌ها و زلزله‌ها، ظهور ادیان، ظهور و سقوط نظام‌های سیاسی، تحولات تمدنی و تغییرات نسلی شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود. تاریخ انسان نیز تاریخ تلاش او برای کسب شادی و شادکامی و زندگی بهتر است. از این رو بیراهه نیست اگر کار مورخان را مثبت و گزارش این تلاش بدانیم. همان طور که پیش‌تر اشاره کردیم، انسان در تاریخ چند هزار ساله‌اش نه تنها برای شادی بلکه برای رسیدن به تلقی از معنای آن کوشیده و جنگیده است. محققان نیز با توجه به این واقعیت که در تمام فرهنگ‌ها و در تمامی طول تاریخ انسان‌ها برای شاد زیستن تلاش کرده‌اند و بسیاری از ابعاد تاریخ بشر حول موضوع شادی شکل گرفته است به مطالعه شادی می‌پردازند. اکنون ده‌ها کتاب درباره «تاریخ شادی» یا «تاریخ شوخی و خنده» توسط مورخان منتشر شده و شادی قدمتی به اندازه عمر بشر در روی زمین دارد. مجسمه‌ها و نقاشی‌هایی مانند مجسمه ابوالهول یا نگاری‌های چینی به‌جای مانده از کهن‌ترین دوران‌ها نشان می‌دهد که انسان هرگاه خود را بازنا کرده، آن را با غم یا شادی نشان داده است.

همچنین انسان‌ها مواجه یکسانی با خنده و شادی در طول تاریخ نداشته‌اند. برای مثال، می‌توان نگاهی به تاریخ خنده و شادی در قلمرو تمدن مسیحی غرب داشت. در این تمدن، از زمان ظهور مسیحیت تا دوران معاصر شادی تنها در چارچوب رهبانیت مسیحی معنادار بود. این امر از قرن هفدهم به بعد با چالش روبرو شد و در نهایت انسان‌گرایی و فلسفه روشنگری بر مسیحیت غلبه یافت و با ظهور انقلاب صنعتی و شکل‌گیری مدرنیته، آموزه‌های مسیحیت به حاشیه رانده شد. با ظهور «جهانبینی انسان‌گرا» یا اومانیزم در اروپای بعد از رنسانس، فیلسوفان و نویسندگان بر مفهوم شادی بسیار تأکید کرده‌اند، زیرا در نظرگاه انسان‌گرا، شادی معیاری برای خوشبختی انسان است و احساس خوشبختی انسان در این دنیا هدف غایی این فلسفه و جهانبینی است. هدف انسان‌گرایی کاهش رنج‌ها و افزایش لذات انسان در این جهان است. همه هنرها، ادبیات، علوم، فناوری‌ها، فلسفه و حتی دین برای تحقق آسایش و آرامش انسان است. در قرن بیستم نیز انبوهی از اندیشه‌های فلسفی درباره شادی و خوشبختی انسان مطرح شده است.

۸-۸. عوامل فرهنگی

ادیان، اسطوره‌ها، هنرها و فلسفه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تحول فرهنگ شادی دارند. همان طور که پیش‌تر گفتیم، شادی امری معنایی و تابع تفسیر و تلقی انسان

است. تمامی مقولات اندیشه‌ساز و اندیشه‌پرداز در چگونگی شکل‌گیری فرهنگ شادی نقش دارند. ادیان هر کدام دارای نوعی تلقی از انسان هستند. مسیحیت، به‌ویژه کاتولیک‌ها، با توجه به اصل رهبانیت، گرایش بسیار محدودی به شادی و لذت دارند. بودایسم نوع خاصی از شادی انسان‌محور را تجویز و ترویج می‌نماید. در اسلام شادی و لذت مقید و مشروط، مجاز است. در «دین‌های جدید» اشکال گوناگونی از شادی‌ها و لذت‌ها، حتی لذات شخصی و جسمانی زیان‌آور رواج داده می‌شود.

نهادهای اجتماعی: خانواده، نهادهای آموزشی، نهاد ورزش، نهاد هنر و مؤسسات اجتماعی نقش مهمی در فرهنگ شادی در جامعه دارند. فرهنگ شادی، به‌مثابه نظامی از ارزش‌ها، باورها، هنجارها و معانی از طریق فرایند جامعه‌پذیری به افراد آموخته و انتقال داده می‌شود. خانواده، مهم‌ترین نقش را در زمینه جامعه‌پذیری دارد. خانواده شاد، فرهنگ شادی را بیش از خانواده ناشاد به فرزندان خود می‌آموزد. شیوه‌ها، ابزارها و ارزش‌های حمایت‌کننده شادی، آیین‌ها و رسوم خانوادگی که طی آن شادی تولید و بازتولید می‌شود، نقش مهمی در فرهنگ شادی دارند. در جوامعی که «ارزش‌های اجتماع‌محور»^۱ بر «ارزش‌های فردگرایی»^۲ غلبه دارد، خانواده مهم‌ترین فضای تولید و بازتولید شادی است. از این رو، کلیت نهاد خانواده، ثبات و پایداری یا از هم گسیختگی و تنش‌های آن، ساختار دموکراتیک یا اقتدارگرایانه، رونق و رفاه یا فقر و فلاکت خانواده هر کدام نقش اساسی در چگونگی شادی و فرهنگ آن دارند.

علاوه بر نهاد خانواده، نهادهای دیگر نیز نقش مهمی در فرهنگ شادی دارند. امروز مؤسسات بزرگ برای اوقات فراغت، تفریح و سرگرمی و تولید لذت در جوامع ایجاد شده شده است. نهاد ورزش یکی از آنهاست. ورزش نه تنها از راه تقویت سلامت جسمی مردم بلکه از راه سرگرمی و نشاط اجتماعی، یکی از مهم‌ترین نهادهای مؤثر در فرهنگ شادی در جامعه امروز است. نهاد آموزش، شامل مدارس و دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی، نه تنها از طریق جامعه‌پذیری و تولید فرهنگ شادی بلکه از راه فراهم ساختن محیط و فضای مناسب برای «شادی جمعی» از دیگر نهادهای مهم مولد و مؤثر در فرهنگ شادی است.

1. Communitarian values

2. Individualistic values

۹-۸. عوامل فردی

تمام عواملی که در بالا بیان شد «عوامل ساختاری» هستند. اما انسان نیز خود به تنهایی نقش تعیین کننده‌ای در فرهنگ شادی و شادکامی فردی‌اش دارد. حتی عوامل ساختاری بالا می‌توانند تحت تأثیر «عوامل فردی» قرار گیرند. منظور از عوامل فردی، ویژگی‌ها و توانایی‌های جسمانی، استعدادها، تجربه‌ها، خلاقیت‌ها، مسیر زندگی و نگرش فردی افراد است. این یک واقعیت انکارناپذیر است که انسان موجود تفسیرگر و خلاق است. در عین حال هر فردی ضمن آنکه تا حدودی شبیه دیگران است، از برخی جهات نیز با دیگران تفاوت دارد و منحصر به خود است. هر فرد با توجه به «مسیر زندگی» خاص خود و استعدادها و تجربه‌هایش، نگرش خاصی نسبت به زندگی دارد. این نگرش بر نوع و میزان شادی افراد تأثیرگذار است. از این رو در جامعه یا گروه واحد ما شاهد افرادی با درجات و نوع شادی‌های متفاوت هستیم. عوامل فردی، مثلاً خصوصیات بدنی تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرند. امروز انبوه مطالعات در زمینه «بدن» بر این نکته مهر تأیید گذاشته‌اند که بدن نیز مانند دیگر وجوه فردی، برساخته اجتماعی است. این که بدن مطلوب، زیبا، لذت بخش چه بدنی است؟ یا انسان چه رابطه‌ای با بدن خود دارد و می‌تواند داشته باشد، ظاهراً موضوعات شخصی هستند اما در واقع تحت تأثیر تحولات اجتماعی و فرهنگ قرار دارند. همچنین مفاهیم بیماری و سلامتی - مفاهیمی که برای شادی اهمیت زیادی دارند - تحت تأثیر جامعه و فرهنگ هستند. در این زمینه انبوهی از مطالعات تجربی وجود دارد. تنها برای نمونه به بررسی پیتر فروید اشاره می‌کنم. او در مقاله‌اش با عنوان «بدن بیانگر، زمینه‌ای مشترک برای جامعه‌شناسی عواطف و جامعه‌شناسی سلامتی و بیماری» (۲۰۰۸) با اتکا به انبوه بررسی‌های تجربی نشان می‌دهد که بدن در زندگی عاطفی انسان نقش مهمی دارد، زیرا ما شیوه‌ها یا «حالت‌های عاطفی بودن»^۱ و وجودمان را از طریق بدن ابراز می‌کنیم. حالت‌های بدن مانند شکل اندام‌ها، شیوه آرایش کردن و آراستن خود و امثال اینها بیانگر داشتن تلقی دلپذیر یا بد از خود است. پیتر فروید استدلال می‌کند که «حالت‌های عاطفی وجود» به ویژگی‌های ساختاری اجتماع مانند منزلت و جایگاه فرد در جامعه و چگونگی نظارت و کنترل اجتماعی بر روی فرد وابسته است (Peter & Freund,

1990). در واقع، ایده‌های فروید ریشه در «جامعه‌شناسی تئاتری»^۱ اروین گافمن دارد. گافمن در کتاب «بازنمایی خود در زندگی روزمره» (۱۹۵۹) نشان می‌دهد که کنش‌های فرد در زندگی روزمره براساس چگونگی «اجرای» نقش فرد در «صحنه» زندگی شکل می‌گیرند و هر فردی به‌طور مستمر خود را مانند بازیگری در حضور دیگران که به تماشای او مشغولند، درک می‌کند و با تفسیر صحنه یا موقعیت، لباس، بدن، حرکات، گفتار و رفتارش را انتخاب می‌کند (Goffman, 1959). این انتخاب گرچه در «روی صحنه» توسط فرد صورت می‌گیرد و اجرا می‌شود اما در «پشت صحنه» توسط فرهنگ به او القاء و الزام می‌شود. بنابر آنچه گفتیم، عوامل فردی حتی «شخصی‌ترین» آنها مثل بدن، توسط فرهنگ ساخت می‌یابد. شادی با بدن و دیگر عوامل فردی ارتباط تنگاتنگی دارد. ما تجربه لذت را از طریق بدن و روان خود کسب می‌کنیم. ناشادی‌ها نیز مانند لذاید با بدن و روان ما ارتباط دارند. وقتی بدن و عواطف بر ساخته اجتماعی و تعیین‌یافته فرهنگ باشند، طبعاً عوامل فردی مانند عوامل ساختاری تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرند.

۹. نقد دیدگاه فرهنگ محور

مجموعه بحث‌هایی که ارائه کردیم، پیچیدگی مفهوم شادی و فرهنگ آن را نشان می‌دهد. ممکن است اکنون گمان کنیم که با توجه به تحولات ناشی از توسعه علمی، نوآوری‌های فناورانه، توسعه سلامتی و امید به زندگی، رشد اقتصادی، ثبات سیاسی و بسیار عوامل دیگر، بشر امروز از هر نظر شاد است. اما نظریه پردازان اجتماعی دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه ارائه داده‌اند؛ به‌ویژه روانکاوان نگاه بدبینانه به شادی در جهان مدرن دارند. به‌طور کلی مباحث روانکاوی عمدتاً مبتنی بر تبیین رنج‌ها و لذت‌های انسان است و کمتر نگاه خوش‌بینانه به انسان می‌دهد. به تعبیر بری ریچاردز: «روانکاوی این حقیقت را آشکار می‌کند که انسان ناگزیر موجودی به غایت ناکام، دل‌مرده و در کنه روانش مقید به نیازهای دیگران است» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۲۲۹).

زیگموند فروید، بنیان‌گذار روانکاوی، تمام تلاش آدمی را پرهیز از رنج و تلاش برای افزایش لذت می‌دانست. او به‌خصوص بر نقش غرایز مانند غریزه جنسی در این زمینه تأکید داشت و معتقد بود نوعی تناقض بین غریزه عشق و زندگی (اروس) با غریزه مرگ

(لوگوس) در انسان وجود دارد. فروید همچنین نسبت به تمدن یا فرهنگ نگرشی انتقادی داشت و معتقد بود که تمدن ناخرسندی‌هایی^۱ برای انسان امروز خلق کرده است، زیرا این تمدن با تأکید بر خویش‌تنداری و تولید فناوری‌های محدودکننده و نظارت‌کننده بر انسان، مانع خرسندی کامل او می‌شود و این تمدن به خاطر سرکوبگری‌هایش ستمگرانه است. انسان در نتیجه «اصل واقعیت‌طلبی» باید به‌طور دائم از «اصل لذت‌طلبی‌اش» چشم‌پوشد. از این رو، او می‌نویسد: «ظاهراً باید مطمئن بود که ما در فرهنگ امروزین خود، احساس خوب و خوشایندی نداریم» (فروید، ۱۳۸۲: ۴۷-۴۶). زیرا اگر هدف همه فعالیت‌های بشری را سودمندی و کسب لذات بدانیم، فرهنگ و تمدن اساساً بر مبنای محدود شدن قدرت فردی و امکان‌های کامگیری و ارضای میل شکل گرفته است. به اعتقاد فروید، طی فرایندهای جامعه‌پذیری و تربیت، ما خودمان را وادار می‌کنیم شرایط ارضا شدن غرایزمان را تغییر دهیم و آنها را به شیوه‌های دیگری ارضا کنیم. او این امر را والایش یا تصعید می‌نامد. از طریق والایش غرایز، ما به جای ارضای امیال خود به فعالیت‌های برتر روانی نظیر فعالیت‌های علمی، هنری، ایدئولوژیکی که ارزش اجتماعی بیشتری دارند، می‌پردازیم.

دیدگاه‌های فروید توسط بسیاری از اندیشمندان مانند هربرت مارکوزه در کتاب «تمدن و اروس» (۱۳۸۹) به چالش کشیده شد (مارکوزه، ۱۳۹۵). مارکوزه استدلال می‌کند که اسارت آدمی نه امری ماهوی و ذاتی، که قید و بندی است که عقل و فرهنگ و «عقلانیت غیرعقلانی شده» جامعه مبتنی بر استثمار و اقتدار بر پای آزادی آدمی می‌نهند. مارکوزه در کتاب «اروس و تمدن» موقعیتی را تحلیل می‌کند که در آن آدمی نظام سلطه و استثمار و اقتدار را بر می‌اندازد، از «نیازهای کاذب»، «بسته‌های فرهنگی» و «سلطه و کنترل» رها می‌شود و عقلانیتی نو بر جای لوگوس برآمده از استثمار و سلطه می‌نشیند. در این موقعیت که با انقلاب حاصل می‌شود، اروس با لوگوس نو و آزادی و خرسندی از لذت‌گریزی با خرد و عقلانیت سازگار می‌شوند. به گفته مارکوزه، در این موقعیت «اخلاقیت متمدن شده با واسطه هماهنگ کردن آزادی‌گریزی و نظم دگرگون می‌شود. غرایز رها شده از ستم خرد سرکوبگر به آزادی و مناسبات وجودی پایا گرایش می‌یابند و اصل واقعیت‌نوینی را خلق می‌کنند. خرد سرکوبگر جای خود را به عقلانیت‌نوینی می‌دهد که با آزادی

۱. در این زمینه فروید کتاب «ناخوشایندی‌های فرهنگ (تمدن و ناخرسندی‌های آن)» را نوشت. این کتاب را امید مهرگان به فارسی ترجمه و نشر گام نو در ۱۳۸۲ منتشر نمود.

و شادمانی بشری و رهایی او از سلطه و استثمار سازگار است.^۱ به رغم نقدهایی که به فروید شده است، اندیشه‌های او تا به امروز تأثیر ماندگاری بر تلقی روانکاو از شادی انسان به جای گذاشته است. نمونه بارز این تأثیر گذاری را می‌توان در نظریه «فرهنگ خودشیفتگی» (۱۹۷۹)^۲ کریستوفر لش مشاهده کرد. لش استدلال می‌کند که اگر بیماری مردم در زمان فروید در دهه‌های نخست قرن بیستم روانجوی ناشی از سرکوب غرایز بود، اما اکنون «اختلالات شخصیتی» مردم عمدتاً ناشی از خودشیفتگی (نارسیسیزم) است و این خودشیفتگی به اعتقاد لش دارای ریشه فرهنگی است. ریشه‌هایی که عمیقاً با مدرنیته و نحوه زندگی و کار در جامعه مدرن پیوند دارد. نشانه‌های خودشیفتگی نوین برای روانکاو امروزی، جدید و بی‌سابقه به نظر می‌آید. خودشیفتگان زمانه ما افرادی کسل و دل‌مرده و افسرده‌اند که زندگی خود را بی‌هدف و حتی بی‌ارزش می‌بینند؛ غالباً خود را به انواع بیماری‌های جسمی مبتلا می‌دانند و لذا دائماً احساس اضطراب دارند. زمانی که دیگران از آنها تعریف و تمجید می‌کنند، اندکی تسکین می‌یابند، اما به‌طور کلی از برقراری روابط عمیق عاطفی با دیگران عاجزند و لذا از زندگی خود لذت نمی‌برند و شادکام نیستند. لش در بحث مبسوطی راجع به زمینه‌های بروز خودشیفتگی، دیوان‌سالاری و ازدیاد تصاویر در فرهنگ معاصر را به‌عنوان دو عامل اصلی این بیماری ذکر می‌کند (پاینده، ۱۳۸۰).

دیدگاه‌های انتقادی روانکاو این پرسش را به وجود می‌آورد که اگر در جوامع صنعتی پیشرفته، شادی در نتیجه تحولات اقتصادی، اجتماعی، صنعتی، سیاسی و فرهنگی افزایش نیافته، در این صورت نقش کلیه عواملی که در بالا در زمینه تأثیر بر فرهنگ شادی برشمردیم، مردود است. از این رو باید به این نقد پاسخ دقیقی داد.

همان‌طور که در مبحث بالا نشان دادیم، بسیاری از بررسی‌های تجربی از جمله مطالعات اینگلهارت نشان می‌دهد که جوامع صنعتی به‌سوی «ارزش‌های فرامادی» تحول یافته‌اند و سطح بالایی از نیازهای فرهنگی جایگزین نیازهای مادی شده‌اند. این تحول خود بیانگر شکل‌گیری نوعی از شادی و رضایت از زندگی در این جوامع است، زیرا «کیفیت

۱. نقل قول‌های کتاب اروس و تمدن از گزارش فرج سرکوهی در وب سایت زیر نقل شده است:
http://www.radiofarda.com/content/f3_bookreview_Iran/2114161.html

2. The Culture of Narcissism: American Life in an Age of Diminishing Expectations
 New York: Norton, 1979

زندگی» در این جوامع و استانداردهای آن ارتقاء یافته است. در این زمینه می‌توان به انبوهی از داده‌ها اشاره کرد. در اینجا به یک جمله از جوئل موکایر، مورخ و اقتصاددان برجسته اکتفا می‌کنم.^۱ او می‌نویسد:

«بشر معاصر سرزمین‌های صنعتی (به همراه جمعیت زیادی از هند، چین و کشورهای در حال توسعه) در قرن ۲۱ خیلی بهتر از شاهان سه قرن پیش زندگی می‌کنند. هزاران وسیله رفاهی کوچک و بزرگ، زندگی مادی عصر ما را به گونه‌ای شگرف راحت‌تر از گذشته کرده است و میانگین طول عمر یک فرد انگلیسی در سال ۱۷۰۰ میلادی ۳۵ سال بود. روزهای مردم با کار طاقت‌فرسا و طولانی توأم بود و شب‌ها به سکونت در خانه‌های سرد، تاریک، شلوغ و مملو از سوسک و کنه و موش و بیماری‌های واگیردار خلاصه می‌شد (موکایر، ۱۳۸۹).

اما اجازه دهید از منظر دیگری به این موضوع نگاه کنیم. روت وینهون در مقاله‌ای با عنوان «آیا شادی نسبی است؟» به بررسی دقیق و همه‌جانبه این موضوع پرداخته است. وینهون استدلال می‌کند که اگر تحولات و پیشرفت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تأثیری بر میزان و نوع شادی در یک جامعه نگذارد، در این صورت حق با کسانی است که مدعی‌اند شادی امری مطلقاً نسبی و ذهنی است و نمی‌توان راهی برای گسترش آن در جامعه پیدا کرد. وینهون می‌نویسد طرفداران نسبییت مطلق شادی استدلال می‌کنند که اولاً شادی به کیفیت واقعی زندگی وابسته نیست. ثانیاً، تغییر در شرایط زندگی، چه خوب چه بد، تنها به صورت کوتاه مدت بر شادی فرد تأثیر می‌گذارد. ثالثاً، افراد بعد از تحمل شرایط سخت، احساس شادی بیشتری می‌کنند و بالاخره اینکه، مردم چندان نسبت به شرایط زندگی حساس نیستند و به هر حال به خود سخت نمی‌گیرند. هوون سپس با ارجاع به انبوه بررسی‌های تجربی نشان می‌دهد که استدلال‌های فوق نادرست و منطبق بر واقعیت نیستند. به اعتقاد هوون، ممکن است مردم به شرایط مختلف تن دهند و سخنی نگویند، که در این صورت این امر نشان‌دهنده رضایت آنهاست و نه خوشحالی آنها. او با استناد به داده‌های آماری و تجربی نشان می‌دهد که اولاً، مردم در شرایط فقر، جنگ، محرومیت و انزوا، ناشاد و ناخرسندند. ثانیاً، اصلاح یا تخریب یکی یا کل شرایط زندگی

1. Joel Mokyr, Enlightened and Enriched, We own our modern prosperity to Enlightenment ideas. City Journal

http://www.city-journal.org/2010/20_3_enlightenment-ideas.html

افراد یک جامعه، تأثیر پایدار بر میزان شادی یا ناشادی آنها می‌گذارد. ثالثاً، شرایط سخت و دوره‌های مشقت موجب خرسندی و شادی در دوره‌های بعدی زندگی نمی‌شود و نهایتاً اینکه مردم نسبت به شرایط زندگی خود بی‌تفاوت نیستند و بسیار حساس‌اند (Veenhoven, 1991: 1-34).

اگر تأثیر شرایط عینی بر میزان شادی و نوع شادی یک گروه یا جامعه را بپذیریم، در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که نقش تفاوت‌های فرهنگی در شکل دادن به فرهنگ شادی چیست؟ همان‌طور که گفتیم، شیوه‌ها و آیین‌های شادی کردن، قلمرو لذات و نوع لذات در هر جامعه تحت تأثیر فرهنگ آن جامعه شکل می‌گیرد. تحول در شرایط عینی جامعه موجب تحول شادی متناسب با فرهنگ هر جامعه خواهد شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بحثی درباره راه‌های گسترش شادی

می‌توان از پدیده‌ای به نام «افسردگی اجتماعی» به‌عنوان وضعیتی که فرهنگ شادی جامعه ناتوان از تأمین نیرو و نشاط و امید برای همه افراد جامعه است نام برد. مهم‌ترین کارکرد فرهنگ شادی، تولید نشاط یا «امید اجتماعی» است. منظور از نشاط یا امید اجتماعی، نوعی چشم‌انداز خوشبینانه و مثبت نسبت به روند حرکت و تحولات جامعه در بین تمام گروه‌های اجتماعی است. این امید اجتماعی بیش از آنکه معطوف به زندگی فردی شهروندان باشد، معطوف به روند کلی جامعه است؛ به‌طوری که حتی افراد فقیر، بیکار و محروم نیز احساس کنند به‌رغم وضعیت نامساعدی که دارند آینده فرزندان‌شان و جامعه برای آنها روشن و امیدوارکننده است. در صورت فقدان چنین امید اجتماعی، جامعه با افسردگی جمعی مواجه می‌شود. در این شرایط حتی افرادی که از تنعم و سلامتی و امکانات کافی برخوردارند، همچنان دلمرده و افسرده‌اند، زیرا از بی‌ثباتی، بی‌عدالتی، ناامنی و دیگر فرایندهای اجتماعی ناراضی و ناخرسندند.

بنابراین برای جلوگیری از افسردگی اجتماعی باید شادی و فرهنگ مولد شادی بیشتر را در جامعه گسترش داد. اما چگونه؟ این پرسشی بود که در ابتدا مطرح ساختیم و هدف از نگارش این مقاله نیز دست یافتن به آن بود.

با در نظر گرفتن کلیه بحث‌هایی که انجام شد باید تاکنون روشن شده باشد که

گسترش شادی مستلزم ایجاد تحول در فرهنگ شادی است. اولین نتیجه این دیدگاه این است که برای گسترش شادی باید به تحول در زمینه «ساختارهای جمعی» همچون نهادهای اجتماعی خانواده، مؤسسات اجتماعی مانند مدارس و دانشگاه‌ها، مراکز و فضاها، اجتماعی مانند فضاها، شهری، سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی دولت بیندیشیم و نه به افراد. به عبارت دیگر، از راه توسعه «روش‌های معطف به فرد» مانند گسترش یوگا، انرژی درمانی، مشاوره و مددکاری، آموزش‌های فردی رسانه‌ای نمی‌توان در جامعه شور و نشاط بیشتری تولید کرد. روش‌های فردی تنها می‌توانند به برخی افراد و برای مدت محدود و تحت شرایط خاص کمک کنند تا از بحران‌های روحی و بیماری‌های روانی نجات پیدا کنند و قادر به تحول فرهنگ شادی در جامعه نیستند.

بنابراین مهم‌ترین راهبرد سیاست‌گذاری فرهنگی در زمینه تحول و توسعه شادی، تحول در رویکرد، از فردمحوری به جامعه‌محوری است. این رویکرد مستلزم آن است که نه تنها دولت بلکه مؤسسات مدنی، خانواده‌ها و محققان و همه کسانی که در این زمینه نقش دارند، در تحول جامعه به سوی گسترش فرهنگ شادی که بتواند مولد شادی و نشاط بیشتر جامعه باشد، فعالیت کنند و مسئولیت شادی را به افراد در جامعه محدود ندانند.

اکنون پرسش این است که چگونه می‌توانیم فرهنگ شادی را دگرگون کنیم؛ به نحوی که مولد شادی بیشتر باشد. مسلماً فرهنگ شادی امری نیست که بتوان آن را به‌طور کامل در کنترل و اختیار گرفت و هر طور که اراده کنیم آن تغییر دهیم. ما ممکن است در جامعه هیجان و شور و شوق‌های گذرا و لحظه‌ای یا شوک ایجاد کنیم اما این شوک‌های هیجانی نمی‌توانند احساس خرسندی، رضایت از زندگی و امید اجتماعی برای کل اعضای جامعه را فراهم سازد. از این رو بخشی از فرهنگ شادی مستلزم تحول در چگونگی و وضعیت ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

نکته دیگر در زمینه تحول فرهنگ شادی، به نحوی که متضمن و مولد شادی بیشتر باشد، این است که افراد بتوانند از آزادی و فرصت‌های لازم و مناسب برای انتخاب کردن، مشارکت، شکوفایی استعدادها، انتخاب سبک زندگی، خودبیانگری یا ابراز خود برخوردار شوند. شادی چیزی نیست که بتوان با اجبار و الزام برای گروه یا ملتی ایجاد کرد. شادی نیازمند فضاها، اجتماعی است که افراد در آن فضاها موقعیت مناسبی داشته باشند. این امر نیز زمانی میسر است که افراد بتوانند به‌طور مستمر سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود را افزایش دهند.

کاهش تعارضات در جامعه مانند کاهش تعارضات فرهنگی و تنش‌های اجتماعی، گسترش امنیت اجتماعی و شغلی، گسترش عدالت اجتماعی، شایسته‌سالار کردن نظام‌های اداری و شغلی، توسعه دموکراسی و فرایندهای دموکراتیک عواملی هستند که اجازه می‌دهند افراد بتوانند بهتر فردیت و عاملیت خود را در زندگی فعال نموده و امیدوار و خرسند زندگی کنند. مسلماً توسعه امکانات تفریحی و فراهم ساختن فرصت‌های مادی و معنوی برای تأمین فراغت بهتر و سالم‌تر مانند گسترش رسانه‌ها، فضاهای فرهنگی مانند شهربازی‌ها، سینماها، باشگاه‌ها، ورزشگاه‌ها و دیگر نهادها و فضاهای هنری، ورزشی، تفریحی و سرگرمی لازمه داشتن فرهنگ شادی کارآمد است. اما این امکانات تنها در صورتی می‌توانند مولد شادی برای مردم باشند که با ارزش‌ها و ترجیحات سازگاری داشته و متناسب با زندگی واقعی و نیازهای آنها باشند و نه نهادهای بازتولیدکننده سلطه یا قدرت. با توجه به نکاتی که گفتیم، نظام سیاست‌گذاری دولت و به‌ویژه سیاست فرهنگی آن نقش تعیین‌کننده‌ای در فرهنگ شادی جامعه دارند. در واقع، شادی در جامعه امروز، به‌ویژه در ایران، بیش از این که یک تصمیم شخصی و تابع اراده فردی باشد، به نحو گسترده‌ای تابع اراده دولت است. ممکن است برای دولتی اساساً داشتن فرهنگ شادی که مولد احساس شادی بیشتر باشد، اولویت نباشد. همچنین ممکن است دولت به دلیل حساسیت‌های ایدئولوژیک، بیش از این که خواهان توسعه «فرهنگ شادی باز» باشد، خواهان «فرهنگ شادی بسته» باشد تا بهتر بتواند شهروندان را تحت نظارت و کنترل داشته باشد.

در جامعه‌ای مانند ایران که دولت دینی است، طبیعتاً بیشتر مایل است شادی محدود به شادی مذهبی و متناسب با خواست و اراده دولت باشد. در این شرایط، راه حل‌های فرهنگی برای توسعه شادی عمدتاً در چارچوب سیاست فرهنگی حکومت امکان‌پذیر است. اما باید در نظر داشت که یکپارچه‌سازی فرهنگی مردم در زمینه شادی امر ناممکنی است و سیاست فرهنگی یکپارچه‌ساز با تنش‌های فرهنگی، مقاومت‌های فرهنگی و درنهایت ناکارآمدی مواجه خواهد شد. برای این منظور، سیاست فرهنگی ناگزیر باید در یک چارچوب گفتگویی، تعاملی و تساهل و مدارا با فرهنگ‌های مختلف درون جامعه صورت گیرد. در غیر این صورت، گروه‌های مختلف در جستجوی شادی لاجرم برخی سرخورده شده، به انحرافات کشیده می‌شوند و به سوی مواد مخدر، افراط در کسب لذات جنسی، رویگردانی از سیاست‌های رسمی، مقاومت نشانه‌شناسانه و فردگرایانه در برابر رسانه‌های رسمی و دیگر سیاست‌های فرهنگی کشیده می‌شوند.

همچنین باید به این نکته نیز توجه داشت که فرهنگ شادی در جهان امروز شدیداً متأثر از «نهادهای فرامحلی» و «نیروهای جهانی» است و تحولات جهانی، منطقه‌ای و به‌طور کلی فرامحلی می‌توانند لحظات خوش یا ناخوشی را برای ملت‌ها تولید کنند. از این رو نباید فرهنگ شادی در یک جامعه را صرفاً براساس مقتضیات محلی تحلیل و سیاست‌گذاری کرد.

همان‌طور که پیش‌تر توضیح دادیم، نه تنها مسائل فرامحلی بلکه مسائل تاریخی و تمدنی نیز بر فرهنگ شادی تأثیر گذارند. شادی، شاخص احساس ما نسبت به زندگی است. شادی را نمی‌توان لبخند یا قهقهه مستانه یک لحظه تصور کرد. شادی امری است که تنها در صورت نهادی و پایدار آن می‌تواند حس خوشبختی جمعی را تولید و تضمین کند. در این صورت، توسعه و ارتقای فرهنگ شادی نیازمند نگرشی تمدنی و تمدن‌ساز به جامعه است. فرهنگ شادی در جامعه‌ای کارآمد و متضمن شادی بیشتر است که خلاق، پویا، مولد، سازنده و پیشرو باشد. از این دیدگاه بهتر است به جای اندیشیدن به شادی فردی در اندیشه شادی جمعی و تحول‌آفرینی در کلیت تاریخ و تمدن یک ملت باشیم.

امروز در جوامع مختلف فرهنگ‌های شادی گوناگونی وجود دارد. از این رو نباید فرهنگ شادی را به‌صورت مفهومی ذات‌انگارانه، مطلق و یکپارچه بدانیم. در دنیای امروز در هیچ زمینه‌ای نمی‌توان یکپارچگی فرهنگی ایجاد کرد، زیرا تنوع و تکثر از ویژگی‌های ساختاری جوامع امروزی است. یکی از راه ارتقای شادی در یک جامعه، به رسمیت شناختن فرهنگ‌های شادی در بین گروه‌های اجتماعی مختلف است. همان‌طور که گفتیم، روستاییان، عشایر، شهرنشینان، زنان، جوانان، گروه‌های قومی و مذهبی مختلف، هر کدام فرهنگ شادی خاص خود را دارند. دولت‌ها در صورتی می‌توانند شادی در کلیت جامعه را ارتقاء دهند که از نیرو و امکانات نهفته بالقوه و بالفعل این فرهنگ‌های شادی برای تأمین فضا و فرصت‌های شادی‌بخش و حس رضایت از زندگی و خرسندی استفاده و متناسب با شرایط و ارزش‌های خاص آنها سیاست‌گذاری کنند. مقاله را با جمله‌ای از نیچه به پایان می‌بریم؛ جمله‌ای که ما را به سوی دست یافتن به شادی دعوت می‌کند. او می‌گوید: «باید به دنبال شادی گشت، غم‌ها خودشان ما را پیدا می‌کنند».

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۲). تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: نشر کویر.
۲. بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۰). نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
۳. پاینده، حسین (۱۳۸۰). کریستوفر لث و فرهنگ خودشیفتگی، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۴.
۴. ریچاردز، بری (۱۳۸۲). روانکاوی فرهنگ عامه: نظم، ترتیب و نشاط، ترجمه حسین پاینده، تهران: طرح نو.
۵. سبحانی، جعفر (۱۳۸۷). مکتب لذت‌گرایی در چهره‌های گوناگون، فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۳۴.
۶. شوپنهاور، آرتور (۱۳۸۹). درباب حکمت زندگی، ترجمه محمد مبشری، تهران: انتشارات نیلوفر.
۷. فروید، زیگموند (۱۳۸۷). ناخوشایندی‌های فرهنگ (تمدن و ناخرسندی‌های آن)، ترجمه امید مهرگان، تهران: گام نو.
۸. مارکوزه، هربرت (۱۳۹۵). اروس و تمدن، ترجمه امیر هوشنگ افتخاری راد، تهران: نشر چشمه.
۹. منادی، مرتضی (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی خانواده: تحلیل روزمرگی و فضای درون خانواده، تهران: انتشارات دانژه.
۱۰. موکایر، جونل (۱۳۸۹). عصر روشنگری و جمهوری علمی، ترجمه ونداد زمانی، انتشار یافته در وب‌سایت رادیو زمانه، ۲۷ مرداد ۱۳۸۹.

11. <http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?LanguageID=1&id=83346&SubjectID=78612>.

ب) منابع لاتین

1. Alberto A., Rafael Di T., and Robert M. (2003) Inequality and happiness: are Europeans and Americans different? Journal of Public Economics, 2004 – Vol. 88. No. 9-10.
2. Bakhtin, M. M. (1993). Rabelais and His World. Trans. Hélène Iswolsky. Bloomington: Indiana University Press.
3. Bradburn, N. M. (1969). The structure of psychological well-being. Chicago: Aldine.
4. BS Frey, A. (2000). Happiness prosperous in democracy. Journal of Happiness Studies, 2000 – Springer. Vplome 1, No. 1.
5. Cultural constructions of happiness: theory and empirical evidence Yukiko Uchida, Vinai Norasakkunkit and Shinobu Kitayama. Journal of Happiness Studies, 2004 – Springer

6. Dordon M, Carolina I, (2009). Pursuit of happiness: well-being in anthropological perspective. Berghahan Books .
7. Ed Diener and Eunkook M. (2000). Culture and Subjective Well-Being,. Cambridge: The MIT Press .
8. Ferriss, AL., (2002). Religion and the Quality of Life. Journal of Happiness Studies, 2002 – Springer .Vol. 3. No. 3.
9. Goffman, Erving (1959) The Presentation of Self in Everyday Life, University of Edinburgh Social Sciences Research Centre .
10. Gordon, SL. (1991). Social structural effects on emotions. In By T. Kemper, Research agendas in the sociology of emotions. SUNY Press .
11. Inglehart, R. (1990). Culture Shift in Advanced Industrial Society (Princeton: Princeton University Press .
12. Jackson, Stevi (1993). Even Sociologists Fall in Love: An Exploration in the Sociology of Emotions, Sociology, Vo27, No 21.
13. Karl-Siegbert R (2000). The Fear of Happiness Anthropological Motives. Journal of Happiness Studies Vp;. 1.
14. Kemper, TD (1981). Social constructionist and positive approaches to the sociology of emotions. The American Journal of Sociology. 87. No. 2.
15. Kitayama, S. and Markus, H. R. (2000). The pursuit of happiness and the realization of sympathy: cultural [atterns of self, social relations and well-being. In Culture and Subjective Well-being. Eds. By Ed Diener and Eunkook M. Suh. The MIT Press .
16. Kitayama, S. and Markus, H. R. (2003). The pursuit of happiness and the realization of sympathy: cultural [atterns of self, social relations and well-being. In Culture and Subjective Well-being. Eds By Ed Diener and Eunkook M. Suh. The MIT Press.
17. Lash, C. (1979). The Culture of Narcissism: American Life in an Age of Diminishing Expectations New York: Norton .
18. Mokyr, J. (2010). Enlightened and Enriched, We owe our modern prosperity to Enlightenment ideas. City Journal. http://www.city-journal.org/2010/20_3_enlightenment-ideas.html
19. Peter E., and Freund, S. (1990). The expressive body: a common ground for the sociology of emotions and health and illness .Sociology of Health & Illness Volume 12, Issue 4.
20. Tuner, Jonathan. and Stets Jan, (1998). The Sociology of emotions. Cambridge University Press .
21. Veenhoven, R. (1991). Is happiness relative? Social Indicators Research, Springer, Vol. 21, No. 1.
22. Veenhoven, Ruut., (2004). Hedonism and happiness, Journal of Happiness Studies, Springer, Vol. 4. No. 4.